

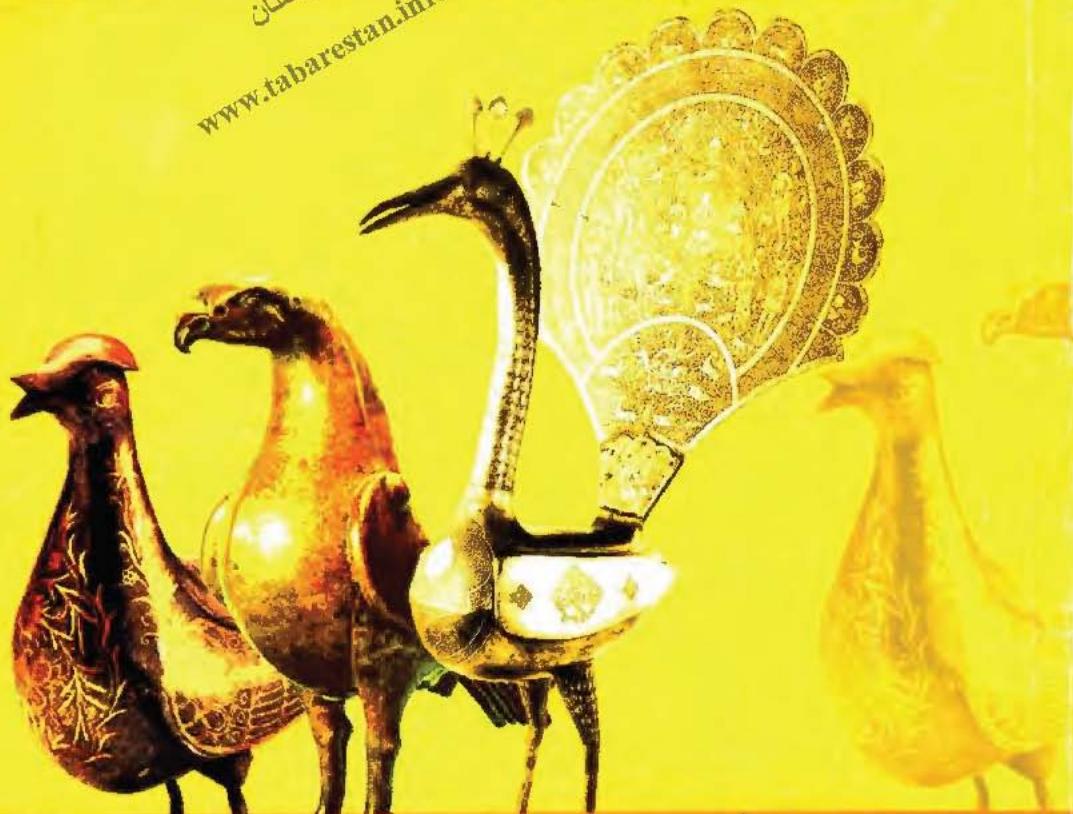
# ترانه‌های شواش

متن و ترجمه اشعار گروه هوسیقی شواش

سروده‌ی جوانگیر نصرتی اشرفی

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



به کوشش: عباس پیرزادی آبودسی

# ترانه‌های شواش

تبرستان  
www.tabarestan.info  
متن، ترجمه و آوانوشت اشعار  
گروه موسیقی شواش

سروده‌ی جهانگیر نصری اشرفی

به کوشش:  
عباس شیرزادی آهودشتی

سرشناسه	: نصری اشرفی، جهانگیر، ۱۳۳۶.
عنوان و پدیدآور	: ترانه‌های شواش: متن و ترجمه و آوانوشت اشعار گروه موسیقی شواش / سروده جهانگیر نصری اشرفی / به کوشش عباس شیرزادی آهدشتی.
مشخصات نشر	: تهران: آردن، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۰ ص.
شابک	: ۵-۹۶-۸۹۰۰-۹۷۸-۹۶۴
وضعیت فهرستی نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۶۰.
موضوع	: شعر مازندرانی - قرن ۱۲.
موضوع	: شعر مازندرانی - قرن ۱۴ - ترجمه شده به فارسی.
شناسه افزوده	: شیرزادی آهدشتی، عباس، ۱۳۵۳ - ، گردآورنده و
متترجم	
شناسه افزوده	: شواش، گروه موسیقی.
دatabدینی کنگره	: PIR ۳۲۶۹ / ۱۳۸۸ ۱۲۴۳ ن ۶۳ م
ردیفه دیوبی	: ۸۹ / ۴۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۹۲۴۶۱

## ترانه‌های شواش

تدوین و تکارش : جهانگیر نصری اشرفی

ناشر : انتشارات آردن

لیتوگرافی : مهران نگار

چاپ اول : ۱۳۸۸

چاپخانه حیدری : ۳۰۰۰ نسخه

تقدیم به:

# پدر و مادر عزیزم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

عنوان	صفحه
افتاب ته	۱۰
بخش A	۱۱
بخش B	۲۵
شوار	۳۴
بخش A	۳۵
بخش B	۵۵
اساره سو	۶۶
بخش A	۶۷
بخش B	۸۹
بهاره مونا	۱۱۰
بخش A	۱۱۱
بخش B	۱۳۱
واژه نامک	۱۵۰
منابع	۱۶۰

**فهرست مطالب**  
 تبرستان  
 www.tabarestan.ir

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## سخنی با خوانندگان اثر

مجموعه‌ی پیش رو منتخبی از اشعار مازندرانی پژوهشگر و شاعر محترم جهانگیر نصری‌اشرفی و نیز تعدادی از اشعار فولکلور است که در مجموعه نوارهای افتاده، شوار، اساره سو و بهار مونا استفاده گردید. این اشعار طی سالهای دهه‌ی شصت خورشیدی سروده شده و موسیقی آن توسط هنرمند ارجمند مازندران آقای احمد محسن‌پور تنظیم و مؤسسه‌ی ماهور مبادرت به انتشار آن‌ها نموده است.

از آنجایی که این اشعار نمونه‌های ارزشمندی از ترانه‌های مازندرانی در دوران معاصر بوده، نیز نمونه‌هایی اصیل از سروده‌های نزدیک به زبان تبری را در قالب‌های مختلفی چون امیری، کتولی، طالبا، نجما، دویستی، سوت‌خوانی و... در بر داشته که مورد استقبال گسترده‌ی دوستداران هنر موسیقی قرار گرفت، لذا ثبت و ترجمه‌ی این اشعار هم به جهت سهولت کار مخاطبان و هم به عنوان بخشی از ادبیات معاصر مازندرانی ضروری به نظر می‌رسید. از همین رو پس از بازشنوی و بازنویسی سروده‌های فوق و ملاحظه و تأثید سراینده، به آوانویسی و ترجمه‌ی آن‌ها اقدام گردید. با این امید که ترجمه و انتشار این اشعار ابهامات احتمالی شنوندگان آن‌ها را برطرف سازد.

در مجموعه‌های موسیقایی فوق به ویژه در نوار شوار و بهار مونا اشعاری از شاعران محترم آقایان علی اصغر مهجorian و سیدعلی هاشمی‌چلاوی نیز موجود می‌باشد. اینجانب به رغم علاقه‌های که به اشعار این دو شاعر ارجمند و تبری‌سرا دارم، به دلیل عدم دسترسی به ایشان و نداشتن اجازه‌ی کتبی از آنها و علاوه بر آن فرصت کوتاهی که در به انجام رسانیدن این مجموعه داشتم، موفق به گنجاندن اشعار آنان در این دفتر نگردیده و امید دارم

در فرستی مقتضی با دریافت اجازه از عزیزان مذکور به این امر پرداخته تا این مجموعه همه‌ی اشعار موجود در نوارهای مذکور را شامل گردد.

جهت آکاهی خوانندگان نکات زیر یادآور می‌گردد:

۱- در برخی موارد مجریان و خوانندگان آواز جهت هماهنگی وزن و ریتم آوازی تغییرات مختصراً در لهجه یا تلفظ واژه‌ها ایجاد نمودند، اما متن اشعار این مجموعه مطابق با اصل سروده‌های شاعر می‌باشد.

۲- در برگردان فارسی اشعار، رسایی مفهوم شعو مدنظر بوده است. این مسئله در برخی موارد به عدم تطابق دقیق معانی تک واژگان شعر و ترجمه‌ی فارسی منجر شده است.

۳- واژه نامکی در انتهای کتاب ضمیمه گردید. معانی توصیفی در مقابل هر واژه می‌تواند معانی گسترده‌تری داشته باشد که در صورت نیاز می‌توان به فرهنگ واژگان تبری (کار

کروه مؤلفان، انتشارات احیاکتاب، تهران: ۱۴۸۱) و دیگر فرهنگ‌های موجود مراجعه نمود.  
همچنین لازم می‌دانم از نظر و پیشنهادهای راهکشای آقای جهانگیر نصری‌اشترفی در بازبینی متن و ترجمه‌ها و ارائه‌ی اطلاعات مفید در زیرنویس‌ها تشکر نمایم. نیز سپاس ویژه‌ی خود را به خانم‌ها و آقایان: فربیبا بادامی در تایپ و صفحه‌آرایی اثر، نادیا بیژنی در طراحی جلد، مهرشاد احمدیان در ترجمه‌ی متن پشت جلد، مستولین بخش مرجع کتابخانه‌ی «ابن شهرآشوب» ساری و مدیریت محتشم انتشارات آرون ابراز می‌دارم.

عباس شیرزادی‌آهودشتی

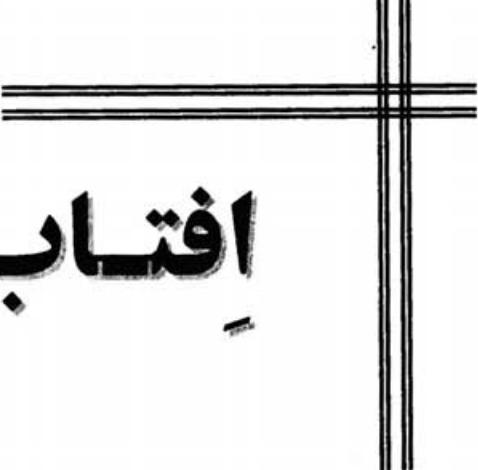
۱۳۸۷

## نشانه‌های آوا نوشت

d	د	a	آ
z	ز / ژ	e	إ
r	ر	ē	إ (میانه)
z̤	ڙ	o	أ
s̤	ش	ā	آ
f	ف	u	او
q	ق / غ	i	ای / عی
k	ک	b	ب
g	گ	p	پ
l	ل	t	ت / ط
m	م	s	س / ص / ث
n	ن	j	ج
v	و	c̄	ج
y	ی	h	ح / ه / هـ
		x	خ

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# افتبا<sup>ب</sup> ته





# بخش A نوار

## آفتاب ته<sup>۱</sup>

تلاونگ، افتات ته، شله دوست، به زینم من

telā vangē, eftābe tē, ūle davest, be zinem men,

چاشت گدا، گرم په، در راه نازنینم من

castē gederā, garme pe, dar rānē nāzeninem men,

سمند نازنین تن خال دور بگردم من

samende nāzenine tane xāle dor bagerdem men,

یرقه شونی، تنه چش نقش یال دور بگردم من

yorqē ūni, tenē xeš naqše yālē dor bagredem men,

چش پلی هاکردمه، مله دوش بنازم من

cesse pali hākerdemē, male davoš benāzem men,

مه ره منزل بنه بهل، ته یال دور بگردم من

me re manzel benē behel, te yāle dor bagerdem men,

همند را دریو بwoo، امشو منزل رسمنه من

hemende rā, daryu bavo, emšo manzel resembe men,

دنیا چاه و چلو بwoo، امشو منزل رسمنه من

denyā cāho āelo bavo, emšo manzel resembe men,

همه سنگ و کلو بwoo، امشو منزل رسمنه من

hame sango kelu bavo, emšo manzel resembe men,

مه خسته تن کهو بwoo، امشو منزل رسمنه من

me xaste tan kaho bavo, emšo manzel rasembe men,

۱. در بروشور نوار منتشر شده، این قطعه به خطای چاربیداری حال ثبت گردیده است.

## افتاتِ ته (تیغِ افتات)

سپیده‌دمان

همزمان با تیغِ افتات

بر زینِ اسبم نشسته‌ام

و تا گرم‌گرم ظهر

به شوقِ محبوب اسب می‌تازم

ای سمند نازنینم

به فدای خالِ تنات

ای که یورتمه می‌روی به فدای یال زیبای تو

در یک چشم به هم زدن به آبادی برس

و مرا در خانه‌ام فرود آر،

به فدای یالات گردم

اگر امشب راه‌های هموار به دریا بدل شود

به منزلِ خواهم رسید

اگر امشب دنیا به چاه و چاله بدل شود

به منزلِ خواهم رسید

و اگر امشب راه‌های هموار به سنگلاخ بدل شود

به منزلِ خواهم رسید

و اگر تن خسته‌ام از کوفتگی سیاه شود

امشب به منزلِ خواهم رسید

نجما<sup>۱</sup>

سمند زین طلا پرشور و سرخش

samende zin telā per ūr o sar xēš

چرا استادهای ای باد سرکش

čerā estādeeī ey bāde sarkes̄

بتابز امشب مرا در سر هوایت

betāz emšab marā dar sar havāyat

نترسی کن دگر از آب و آتش

natarsi kon degar az āb o ātaš

بیا اسب سمندِ یرقال و یرقال

biyā asbe samand yarqālo yarqāl

رکابت نقره، تن پوشت پر از خال

rekābat noqre, tan pušat por az xāl

اگر امشو مرا رسانی به یار

agar amšo marā resāni be yār

کفل پوشت بدوزم رنگ گلنار

kafal pušat beduzam range golnār

۱. این قطعه براساس منظمه‌ی نجما تصنیف شده است. جهت آگاهی بیشتر، (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۴، ص ۱۹۵۳)

## نجما

سمند زین طلا پرشور و سرخوش  
 چرا استاده‌ای ای باد سرکش  
 بتاز امشب مرا در سر هوایت  
 نترسی کن دگر از آب و آتش  
 بیا اسب سمند یرقال و یرقال<sup>۱</sup>  
 رکابت نقره تن پوشت پر از خال  
 اگر امشب مرا رسانی به یار  
 کفل پوشت بدوزم رنگ گلنار

کرزنى<sup>۱</sup>

آى كه وونه، تو بزنه افتاب سو

سر بکشه، گندم و جو، بینج کسو

سیو هوا مه دشت جا نکنه کا

مه خرد و خو، نو چکو، نوره او

سر و همسر، مار و خاخر

هیاهیا بیین کایر

خر و خشی بوریم درو

کر و کسو کوفا بwoo

گندم و جو جینگا بwoo

باربه یابو بوریم لاکو

بوریم لاکو

burim laku

۱. کرزنى: این ریزمقام براساس قطعه‌ی گله را بردن از رپرتوار موسیقی چوبانی مازندران تصنیف شده است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۳، ص ۱۷۸۲ ذیل واژه‌ی گله ره بوردن).

تبرستان  
www.tabarestan.info

خرمن کوبی  
دوباره چه هنگام  
آفتاب روشنایش را می‌گسترد  
تا کشتزاران  
سر برآورند  
آرزو می‌کنم  
آسمان تیره و تار  
مزرعه‌ام را به بازی نگیرد  
و دسترنج من  
طعمه‌ی سیلاب نشود  
عزیزان و دوستانم  
به یاری ام بیایند  
و شادمانه به درو برویم  
دسته‌های گندم و جو را پشته سازیم  
آنگاه  
خرمن را برداریم  
کوله‌بارمان را  
بر اسب‌هایمان بگذاریم  
و به سوی کوهساران روانه شویم

مره لاره او ونه<sup>۱</sup>

[ای نازنین - آخ جان من - یارِ من - جان ای - ها]<sup>۲</sup>

بهار گل بو دلی بورده

behāre gel bu delle baverde

کیله روش بمئه مشت هستا سرده

kile roš bemuē mašt hastā sardē

ونه خنک او مه دشت خردہ

vene xenēke o me daštē xerde

دشت و صرا بوریم هردہ به هردہ

daštō sara burim harde be harde

مره لاره او ونه

mere lāre o vene

ورف سر کو ونه

varfe sare ku vene

تلانگ سرا بیوشم ویشار

telāvange sarā bavušem visār

او ره هدارم من روبار به روبار

o re hedārem men rubār be rubār

من و ته دوش به دوش بوریم نشاکار

men o te duš be duš burim nesā kār

نشا ره بنشیم کم بیوشه کار

nesā re banešim kam bavuše kār

مره لاره او ونا

mere lāre o venā

۱. «مره لاره او ونه» متنطبق با ریز مقام «خدا مه ره بانو ونه» از رپرتوار موسیقی خنیایی شرق مازندران است که در اصل توسط استاد نظام شکارچیان خوانده شد.

۲. اصوات و واژگانی که براساس سنت‌های بداهه و جهت تقارن شعر و موسیقی، توسط خوانندگان بر اصل متن شعر افزوده شده‌اند.

## «میل خنکای برف کوهستان را دارم»

عطر بهار

دلم را برده است

جوبار

از آب خنک لبریز است

خنکای آن

گوارای دشت‌هایم باد!

خوشا

تا با هم به صحراءها برویم

میل آب لار

و برف کوهستان دارم!

خروس خوان

برمی‌خیزم

تا آب را

در دشت جاری سازم

دوشادوش هم

به نشاء می‌رویم

و آنگاه

می‌آسائیم

میل آب لار

ورف سِر کو ونا

varfe sare ku venā

عجب او دکته ملهی روآر

ajeb o daketē maleye ruār

وجین ره بهیریم من و منه یار

vejin re bahirim men o menē yār

جان بینج برسه خروار به خروار

Jāne binj barese xervār be xervār

خرمن کر بزه په، بوریم سمت لار

xarmene kar baze pē, burim samte lār

مره لاره او ونا

mere läre o venā

ورف سِر کو ونا

varfe sare ku venā

و برف کوهستان را دارم!  
وَه که جویبار آبادی  
چه پرآب است  
با محبوبم  
وجین را برداریم  
خروارها برنج  
به محصول می‌نشینند  
و آنگاه  
با محبوب به لار می‌رویم  
میل آب لار  
و برف کوهستان را دارم

بزن باد<sup>۱</sup>

بزن باد و بزن باد و بزن باد

bezan bādo bezan bādo bezan bād

خورم را بور تا استرآباد

xaveram rā baver tā astarābād

خور دل بور پیش حبیبم

xavere dele baver piše habibam

فراغت آتشی کرده نصیبم

ferāqat ātāsī karde nasibam

بزن باد و بزن دریو و کوره

bezan bādo bezan daryu o ku re

دلی دارم تشن، سر پره شوره

deli dāram tašo, sar perē ūrē

سری دارمه که سودای ته هسته

sari dārme ke sodāye tē hastē

دلی دارمه که شیدای ته هسته

deli dārme ke ūeydāye te hastē

[یار نازنین آی - آخ - جان من آی - آخ یار من - جان ای - یار ای]

بزن باد و بزن آتش نشینم

bezan bādo bezan ātās nešinam

بگستر آتشم بر همنشینم

begostar ātāsam bar ham nešinam

اگر حاکم اگر خاکسترینم

agar xākam agar xākestarinem

شب و روز انتظار نازنینم

šab o ruz entezāre nāzaninem

۱. «بزن باد» از ریز مقام‌های رپرتوار موسیقی خنیابی شرق مازندران می‌باشد که اصیل‌ترین نمونه‌ی آن توسط استاد نظام شکارچیان اجرا گردید. اشعار ترانه‌ی مذکور مبتنی بر تعدادی از دوبیتی‌های فولکلور بوده و توسط سراینده‌ی این مجموعه بازارسازی شده است.

### ای باد بوز

بزن باد و بزن باد و بزن باد  
خبرم را ببر تا استرآباد  
خبرم را ببر پیش حبیب  
فراغت آتشی کرده نصیبم!

بزن ای باد بر دریا و بر کوه  
چراکه دلی پرسوز و سری پرشور دارم  
سری دارم که سودای توست  
دلی دارم که شیدای توست

بزن باد و بزن آتش نشینم  
بگستر آشمنم بر همنشینم  
اگر خاکم اگر خاکسترینم  
شب و روز انتظار نازنینم

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

بخش B نوار

صنم (حقانی)<sup>۱</sup>

[یار]

[yār]

بوارستمه اگر دریو بهیمه

bevāresteme ager deryu bahimē

[ای]

[ey]

بهار کله شوره خو نشیمه

behāre kele ū so re xo naśimē

[صنم ای جان ای جان]

[sanem ey jān ey Jān]

اگر بی خرد و خار و خو بهیمه

ager bixerdo xār o xo bahimē

[ای]

[ay]

ته وسته انگشتنه کلو بهیمه

te veste angeſte kelu bahimē

[صنم!]

[sanem]

ته وسته بهیمه سر کوه ازار

te veste bahime sare kuhe ezzār

[ای]

[ay]

ته وسته بهیمه خشک هائیته دار

te veste bahime xešk hāeite dār

[صنم!]

[sanem!]

آتی عاقل اتی مجنون و نخار

ati āqel ati majnuno nexār

[ای]

[ay]

آتی پیز، آتی نوج بزه بهار

ati paeiz ati nuj baze behār

۱. صنم (حقانی). نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۲، ص ۹۴۴، ذیل واژه حقانی، نیز کتابچه‌ی «موسیقی مازندران» احمد محسن‌پور، ناشر انجمن موسیقی ایران، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۱.

চন্ম!

اگر باریدم و دریا شدم

اگر در شب‌های کوتاه بهار نخفتم

اگر رنجور و بی‌خواب و خور شدم

و اگر چون زغالی گداخته سوختم

از اندوه فراغ توست

ای محبوب!

گاهی به شوق تو

درخت آزاد کوهها شدم

و گاه از فراغت

همچون درختی بی‌برگ و بار گردیدم

ای محبوب!

گاهی عاقل

گاه مجنون

گاهی پائیز زرد

و گاه چون بهار نودمیده شدم!

انه اویا<sup>۱</sup>

ماه در بموئه، لاکوی بالا

māh dar bemuē lākuye bālā

اوچا خو دره خاموشه افرا

ujā xo dare xāmuše efrā

آیش جا، شوپهی صدا

āyeše Jā ūp eye sedā

تیرنگ و تیکا، کلو و توسکا

tirengo tikā, kalo o tuskā

ویشه با صحراء، بهینه بیستا

višē bā sahrā bahinē bistā

های انه اویا، شوپهی صدا

hāy en uyā, ūp eyē sedā

آیش ور، شوپهی صدا

āyeše var, ūp eyē sedā

آسمون سر، استارهی سو

āsemune sar estārey su

کهو ابر ور، سو زنده ماتو

kahu abre var su zande māto

های! انه اویا، شوپهی صدا

hāy! ene uyā ūp eye sedā

ته وسته بھیمه سرکوی ازار

tē veste bahime sar kuyē ezzār

ته وسته بھیمه خشک هائیته دار

tē veste bahime xešk hāeitē dār

۱. «اویا» صوتی که گالشان با آن در جنگل‌ها یکدیگر را فراخوانده یا اعلام حضور نمایند. آنک این ترانه براساس قطعه‌ی شترحال (از الحان موسیقی چوبانی مازندران) تصنیف شده است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۳، ص ۱۴۴۷ ذیل واژه‌ی شتر حال).

صدای «اویا» به گوش می‌رسد

ماه بر آسمان لاکو

پرتوافشان است

نارون در خواب

و افرا خاموش است

از مزرعه

صدای شب پا به گوش می‌رسد

قرقاول و توکا،

کلقو<sup>۱</sup> و توسکا<sup>۲</sup>

صحرا و بیشهزار

همه خاموش‌اند

تنها صدای (اویا<sup>۳</sup>ی) شب پا

از کنار مزرعه به گوش می‌رسد!

بر پهنه‌ی آسمان

سوسوی ستارگان

و از کنار ابر کبود

روشنایی ماه

صدای اویای شب پا

به گوش می‌رسد

گاهی به شوق تو

درخت آزاد کوهها شدم

و گاه از فراغت

همچون درختی بی‌برگ و بار گردیدم!

۱ و ۲. نام بومی دو گونه از درختان جنگلی.

۳. اویا: نوعی صدای کشیده و خطابی که جنگل‌نشینان مازندران جهت شناساندن موقعیت خود به دیگران، ادا نمایند.

استاره سو:

بهارِ ماهِ جنگل بی قراره

نوشه سوزه ولگه په دیاره

ککی، نرمه ششار سر سواره

تیکا افرای سر زنده نقاره

بهارِ ساتِ شو استاره‌ی سو

ماه تی تی زر شندنه ویشه‌ی رو

نرم نرمه وا انه، اوجا خرنه تو

عاشق خسته چش، خو نشونه خو

بلند کوئه سر افتاب ته زنده

بهار وا، صرا ره سازه زنده

سوز سر شاخ صواحی نوچه زنده

ترنه گلامه رو ره شبره زنده

behāremā jengel biqerārē

vanuše soze valge pē diyārē

kaki, narme ūsārē sar sevārē

tikā efrāye sar zande neqārē

behāre sātē ūsā estāreye su

mātiti zar ūsādenē višeē ru

narm narme vā ene, ujā xerne to

āseqe xaste ūsā, xo našunē xo

belende kue sar eftāb te zande

behārē vā sarā re sāze zande

soze sar ūsāx sevāhi nuče zande

tarne gelāmē ru rē ūsābrē zande

۱. «استاره سو» ملهم از ریزمقام «اسا چه ننه» از ترانه‌های فولکلور مازندران است.

### روشنای ستاره

جنگل بهاری بی تاب است

بنفسه از کنار برگی سبز،

رُخ می نماید

پیچک

بر شمشاد پیچیده است

توکا

بر درخت افرا نقاره می کوبد

در شبی اینچنین بهاری

سوسوی ستارگان پیداست

مهتاب بر شاخساران

سیماب می افشارند

شاخه‌ی اوجا

در نسیم می رقصد

چشممان خسته‌ی عاشق بی خواب است

بر بلندای کوه

آفتتاب می درخشند

باد بهاری

صحررا را می روبد

صبحگاهان

سرشاخه‌ها جوانه می زندند

و شبنم

بر گلبرگ‌ها فرو می نشینند

رادری<sup>۱</sup>

نماشترا، دشت و صرا

سرکنده وا، چش دره را

صواحی سر، دل گرم سر

چه بی خور، کشنه پر

مه آرزو، مه چش سو

بی ته بهار، نکنده بو

برو برو مه جانا

هاره هاره صراره

روش دره در کاره، کیله تا دریا ره

بلبل وومبه یاره، شومبه سر دارا

سر دمبه صدا راه، نهیرمه قرارا

nemāsterā dāsto sarā

تبرستان  
www.tabarestan.info

sar kende vā cēs dare rā

sevāhi sar, delgarme sar

cé bixaver kasene par

me ārezu me cēsē su

bitē behār nakende bu

beru beru mejānā

hāre hāre sarā rē

ruś dare derkā re, kilē tā daryā re

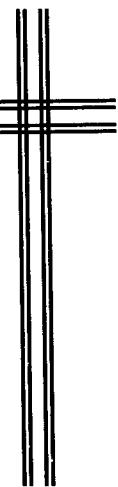
belbel vombe yārā, ūsumbe sare dārā

sardembē sedārā, nahirmē qerārā

۱. «رادری» معادل واژه‌ی چشم به راه در زبان فارسی است. این سروده الهام یافته از قطعه‌ای چوپانی به نام مشحال است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۴، ص ۱۹۰۳، ذیل واژه‌ی مشحال).

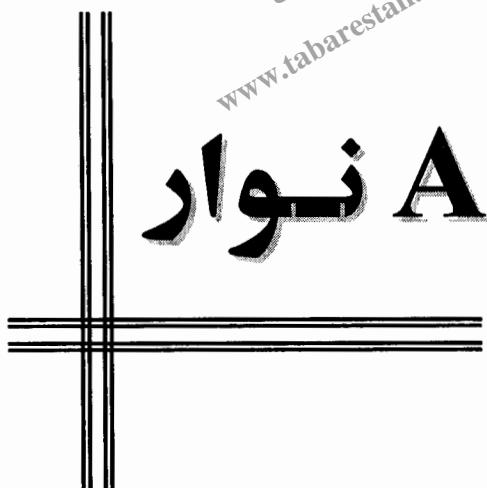
## انتظار

شامگاهان که باد  
 بر دشت و صحراء می‌پیچد  
 من چشم در راهم  
 صبحگاهان  
 قلب سوریده‌ام  
 به ناگاه پر می‌کشد  
 ای امید من!  
 ای روشنای دیده‌گانم  
 بی‌تو بهار  
 عطری ندارد  
 بیا بیا ای جانانه‌ام  
 به تماشای صحراء بنشین  
 خروش نهرها و جوبارها  
 و همه‌مهی دریاها را ببین  
 چون بلبلی  
 بر بلندای شاسخاران می‌روم  
 بی‌تاب و بی‌قرار  
 صدایم را رها می‌سازم!



# شوار

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

بخش A نوار

امیری<sup>۱</sup>

بلبل میچکا ته تن اتا مثقاله

belbelē mīčkā te tan attā mesqāle

ته مثقالی تن هزار فکر و خیاله

te mesqāle tan hezār fekro xiyāle

هر کس عاشقی نکرده وه مرداله

har kes āseqi nakerde ve merdāle

صد سال دووئه وه فلک حماله

sad sāl davoe ve faleke hammāle

دریوی کنار دار دکاشتمه سنجوکه

deryuye kenār dār dekāsteme senjuke

اینه دکاشتمه چرده بیرم شه گوگه

inne dekāsteme ċarde bayrem ūe gukke

هر کس بیاردہ خور منه نومزوکه

har kes biyārde xavere mene numzukke

حال سر نچی سر وریمه گوکه

xāle sar nači sarverimbe gukke

۱. امیری: نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۱، ص ۱۴۱.

امیری

ای گنجشک بی قرار!

تن تو مثقالی بیش نیست

در جان تو

هزاران آرزوی شیرین است

کسی که عاشق نشد

چون مرداری است

و اگر صد سال زندگی کند

بردهی گردون است

در کنار دریا

نهالی از سنجد کاشتمام

با این امید

که از برگ‌های آن

گوسللهام را سیر کنم

اگر کسی پیامی از محبوبم بیاورد

برگی از درخت سنجد نچیده

گوسللهام را برایش قربانی می‌کنم

وارش و شبنم<sup>۱</sup>

بزن باد و بیه وارش و شبنم

bazen bādo biye vār eṣo ṣabnem

[وارش و شبنم!]

[vār eṣo ṣabnem]

[دھیرہ شبنم!]

[dahire ṣabnem]

مه دله تشن ره ولکم هاده نم

me dele taṣ re valkom hāde nam

[بلکه هاده نم!]

[balke hāde nam!]

[دھیرہ شبنم!]

[dahire ṣabnem]

غريبی حال ره خومبه بند و بند

qaribi hāl re xumbe bando band

[خومبه بند و بند!]

[xumbe bando band!]

[های بند و بند!]

[hāy bando band!]

اتی کم بووشه منه دل غم

ati kam bavuṣe mene dele qam

[منه دل غم!]

[mene dele qam!]

[یار دل غم!]

[yāre dele qam!]

وارش و شبنم

vār eṣo ṣabnem

[بلکه هاده نم]

balke hāde nam

خومبه بند و بند

xumbe bando band

[مه دل غم!]

[me dele qam!]

[بلکه بوه کم]

balke bave kam

گل زرد و گل زرد و گل زرد

gele zardo gele zardo gele zard

[ازرد و گل زرد!]

[zard o gele zard!]

[مه گل زرد!]

[me gele zard!]

۱. «وارش و شبنم» بازسازی و برداشتی انتراعی از منظومه‌ی عامی دترجان است.

**باران و شب‌نم**

ای باد

با ارمغانی از باران و شب‌نم بیا  
تا شاید

خنکای آتش درونم باشی  
و قطره‌ای

بر تشنگی‌های دلم  
بیت به بیت

آوازهایی از اندوه فراغ می‌خوانم  
تا از رنج‌های درونم بکاهم  
آه!

از زخم‌های پنهان  
دریغا!

**باران و شب‌نم**  
بند به بند می‌خوانم  
آه!

ای گل زرد و زیبای من

هنیش مه پلیا بوم دل درد

heniš me paliā bavem dele dard

[بوم دل گپ!]

[bavem dele qap!]

[شه دل گپ!]

[še dele gap!]

خشک هایته دارمه بسوته مه ولگ

xešk hāeite dāreme basute me valg

[بسوته مه ولگ!]

[basute me valg!]

[بسوته مه ولگ:]

[basute me valg!]

حکایت هاکنم آهی کشم سرد

hekāyet hākenem āhi kešem sard

[آهی کشم سرد!]

[āhi kešem sard]

[بایوم دل درد!]

[bāvem dele dard!]

زرد و گل زرد، آهی کشم سرد

zardo gele zard, āhi kešem sard

بوم دله درد، بسوته مه ولگ

bavvem dele dard, basute me valg

[بسوته مه ولگ!]

[basute me valg!]

بزنه وا، بزنه وا، دهیره وارش

bazene vā, bazene vā, dahire vāre ū

کم هاکنه، کم هاکنه منه دل تشن

kam hākene, kam hākene mene dele taš

دهیره وارش

dahire vār eš

[ها لیلی جان!]

[hā layli jān!]

آ مه دل تشن، آ مه دل تشن

ā me dele taš, ā me dele taš

بزنه وا، بزنه وا، دهیره وارش

bazene vā, bazene vā, dahire vāre ū

دهیره وارش، آ مه دله تشن

dahire vāre ū, ā me dele taš

.....آ

ā....

در کنارم بنشین  
 تا رازهای درونم را با تو بگویم  
 سخن‌های ناگفته را  
 درختی خشکیده‌ام  
 با برگ و بالی سوخته  
 بیا تا با آه و اندوه  
 سرگذشتم را بازگو کنم  
 از دردهای پنهان سخن بگویم  
 با حسرت و آهي سرد  
 اى گل زردم!

بنشین

تا از رازهای نهان  
 و برگ و بال سوخته‌ام بگویم  
 دریغ از وزش باد  
 دریغا از تنگ‌چشمی ابر  
 آه از اندوه و آتش درونم  
 و دریغا از باران  
 آه ای لیلای من  
 دریغ از آتش‌های پنهانم  
 دریغ از وزش باد و بارش باران  
 دریغ از بارش باران و خاموشی آتش نهانم

نماشون سرا؛<sup>۱</sup>

نماشون سرا آفتاب خسنه

غم جدایی ره بوم کنسته

خامبه بخونما با تن خسته

غمیره گلی راه ره دوسته

وارش و شبنم، بلکه هاده نم

خومبه بند و بند، بلکه بوه کم

[مه دل غم!]

زرد و گل زرد، آهی کشم سرد

بوه دل درد، بسوته مه ولگ

[بسوته مه ولگ!]

nemāsone sarā āftābe xasse

تبرستان

qame jedāei re bavvem kenesse

www.tabarestan.info

xāmbe baxunemā bā tane xaste

qamire galie rā re daveste

vāre s̄ o s̄abnem balke hāde nam

xumbe bando band, balke bavve kam

[me dele qam!]

zardo gele zard, āhi kešem sard

bavvem dele dard, basute me valg

[basute me valg!]

## هنگام غروب

غروب هنگام

گویی آفتاب خسته است

در این لحظات اندوهبار رنج‌هایم را

با که در میان بگذارم

می‌خواهم آوازی بخوانم

افسوس

اندوه راه حنجره‌ام را بسته است

کاش

قطره بارانی و شبنمی

دلم را تر کند

بند به بند می‌خوانم

تا شاید از اندوه خود بکاهم

ای گل زردم، آهی سرد می‌کشم

و از دردهای جان

و آتش‌های نهان

می‌نالم!

خموشانه می‌مویم!

کتولی<sup>۱</sup>

[اما لیلی جان!]

[amā layli jān!]

ملک مازندران افتاد سوئه

[ته بلا ره!]

[te belāre!]

[آی!]

[āy!]

ونه کیله کنار، ریحون بوئه

[اما لیلی جان!]

[amā layli jān!]

ونه بلبل خونش، چه نو به نوئه

[ته بلا ره!]

[te belāre!]

ونه عاشق دل، چه پرسروئه

[آه!]

[āh!]

های لله‌چی ته بزن شه لله و ره

hāy lale ī te bazen ū se lalevā re

مازرونی سر هادم من شه صدا ره

māzeruni sar hādem men ū se sedā re

اتا ره من بوم، اتا ره لله

attā re men bavvem, attā re lale

امه خونش بوره مله به مله

ame xunes ū bure male be male

الهی نقش بوم ته لله و آنه

elāhi naq ū bavem te lalevā ū

ونه دله بیارم ته صدائه

vene dele biyārem te sedā ū

۱. آواز مذکور برداشتی از آواز کتولی مازندران می‌باشد که به لیلی جان و دشتی حال نیز موسوم است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۳، ص ۱۶۲۰، ذیل واژه‌های کتولی، کتولی و کل حال، نیز کتابچه‌ی «موسیقی مازندران» احمد محسن‌پور، ناشر: انجمن موسیقی ایران، ۱۳۷۵: تهران، ص ۲۳)

## کتولی

سرزمین مازندران

گستره‌ای آفتابی

و در کنار جویبارنش

رایحه‌ی ریحان

بلبانش

آوازهایی نو به نو می‌خوانند

و در قلب عاشقانش

غلغله‌ای است

تا با زبان مادری ام

آوازی بخوانم

گفتگوهایم را با نی آغاز کنم

و این آواز فraigیر شود

الهی نقشی بر نی تو باشم

و همراه با صدایش حرفهایم را بگویم

نقره نشون<sup>۱</sup>

هلا نشیه مار صُبِ ستاره

halā našīye mār sobe setāre

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

راسه سی سرا روجا دیاره

rāsse si sarā rujā diyāre

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

هوا سرخی بزو ویشهی لاره

hevā serxi bazu više ye lāre

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

مسته تیکای دل در وونه پاره

maste tikāye del dare vone pāre

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

هلا ویشاره صبح ستاره

helā višare sob e setāre

[جان بلاره!]

[jān belāre!]

شوره نم هدا دشت و صرا ره

šeuvre nam hedā daštō sarā re

[جان بلاره!]

[jān belāre!]

قشنگه تیکا، سر هدا صدا

qaṣenge tikā sar hedā sedā

[جان بلاره!]

[jān belāre!]

سوبزو هوا، نخته تلا

su bazu hevā, naxete telā

۱. نقره نشون: این ترانه براساس سوت (آواز رثایی) حجت غلامی تصنیف گردید. اصل این ترانه به آی مه مریم جان مشهور است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۱، ص ۴۱، ذیل واژهی آی مه مریم جان). در بروشور نوار شوار خطای تایپی رخداده که صحیح آن «برداشتی از سوت حجت غلامی» است.

نقره‌نشون<sup>۱</sup>

هنوز ستاره‌ی صبحگاهی

نخفته است

بر بلندای کوه،

روجا<sup>۲</sup> پیداست

گویی آسمان

بر تن پوش بیشه‌زاران

رنگی سرخ پاشیده است

قلب توکای<sup>۳</sup> مست

بی‌قرار است

هنوز ستاره‌ی صبحگاهی

بیدار است

شبینم دشت‌ها را تر و تازه کرده است

توکای زیبا

آواز می‌خواند

آسمان رو به روشنی می‌رود

و خروس بیدار است

۱. نقره‌نشون: نقره‌کاری، با نقره تزئین شده

۲. روجا: ستاره‌ی شباهنگ. این ستاره در ادبیات فارسی به ستاره‌ی صبح، ستاره‌ی شب کش، ستاره‌ی شباهنگ و ستاره‌ی

کاروان کش نیز مشهور است. (نک: لغتنامه دهخدا، ج ۹، ص ۱۴۱۱۹ ذیل واژه‌ی شباهنگ)

۳. توکا: نام پرنده‌ای است. نک: وازنامک ضمیمه.

[جان بلاره!]

[jān belāre!]

هوای لارا، روش بمو روآر

hevāye lārā, ruś bemu ruār

[جان بلاره!]

[jān belāre!]

بلبل به دارا، تیکا به شیشار

belbel be dārā, tikā be sīsār

[های بلاره!]

[hāy belāre!]

چاووشی سرهدا رونخه کنار

cāvuśi sar hedā ruxene kēnār

[های بلاره جان! جان بلاره!]

[hāy belāre jān! jān belāre!]

خوندنه گنه که درانه سوار

xundene gene ke darene sevār

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

کیه یرقه شونه اسبه سواره

kiye yorqe sūne asbe sevāre

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belārejān! yār belāre!]

عجب خل دکته بالای را ره

ajab xel dakete bālāye rā re

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

ونه کهر تاجش ره بلاره

vene kahar tāješ re belāre

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

ونه سرخ جمه نقش و نگاره

vene serxe jeme naqṣ o negāre

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

کیه یرقه شونه اسبه سواره

kiye yorqe sūne asbe sevāre

کوهسار آکنده از  
همه‌می جوباران است  
گویی چاوشانی  
بر کنار نهرند  
و بشارت بر  
آمدن سواری می‌دهند  
کیست که  
اینگونه اسب می‌تازد

[های بلاره جان! جان بلاره!]

[hāy belāre jān! jān belāre!]

هارش بورده دل اماره

hārēš baverde dele emāre

[یار بلاره!]

[jān belāre!]

کیه یرقه شونه اسبه سواره

kiye yorqe ūsune asbe sevāre

[جان بلاره!]

[jān belāre!]

هارش بورده دل اماره

hārēš baverde dele emāre

[یار بلاره!]

[yār belāre!]

اساره، ونه په چه روونه

esāre, vene pejē revune

[جان بلاره!]

[jān! belāre!]

آسمون سو بزو، کی دره شونه

āsemun su bazu, ki dare ūsune

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

ونه مووز کش نقره نشوونه

vene mozere kaš neqre nešune

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

سوارا کهر سرکشی دارنى

sevārā kahare sarkeshī dārni

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

دل پرخون سر پرتشی دارنى

dele perxun sare per taši dārni

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

خنجرى دهمت دسته مرواري

xanjari dehamat daste mervāri

تبرستان  
www.tabarestan.info

جاده پر غبار از  
ترکتازی اوست  
با جامه‌ای پرنفس  
او کیست  
که اسب می‌تازد  
آه که قلب ما را  
با خود برده است  
ستاره‌ها از پی او روانند  
سپیده‌دمان در راه است  
و تفنگش نقره‌کار  
ای سوار!  
اسب سرکشی داری  
دلی پر از خون و آتش داری  
خنجری با دسته‌ای از مروارید  
هدیه‌ات می‌کنم

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

کمر دوندیا مه یادگاری

kamer davendiā me yādegāri

[های بلاره جان! یار بلاره!]

[hāy belāre jān! yār belāre!]

سرخ تشن جمه نقش نگاری

serxe taše jeme naqše negāri

[های بلاره!] 

[hāy belāre!]

تاجنی شونی اسبه سواری

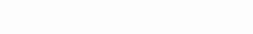
tājeni ūni asbe sevāri

[های بلاره!] 

[hāy belāre!]

خنجری دهمت دسته مرواری

xanjari dehamat daste mervāri

[یار بلاره!] 

[yār belāre!]

سرین هاکنی مه یادگاری

sarin hākeni me yādegāri

[های بلاره!] 

[hāy belāre!]

الا که سمند سرکشی دارنی

alā ke samende sarkesi dārni

[های بلاره!] 

[hāy belāre!]

دل پرخون سر پرتشی دارنی

dele perxun sare per taši dārni

[های بلاره!] 

[hāy belāre!]

خنجری دهمت دسته مرواری

xanjari dehamat daste mervāri

[های بلاره جان! یار بلاره!] 

[hāy belāre jan! yār belare!]

کمر دوندیا مه یادگاری

kamer davendiyā me yādegāri

[های بلاره جان! یار بلاره!] 

[hāy belāre jān! yār belāre!]

تا یادگاری ام را بر کمر خویش بیاوبیزی

پیراهنی به سرخی آتش و پر از نقش و نگار داری

اسب می‌تازی و می‌روی

خبرجری با دسته‌ای از مروارید هدیه‌ات خواهم داد

تا یادگاری ام را زیر سرت بگذاری

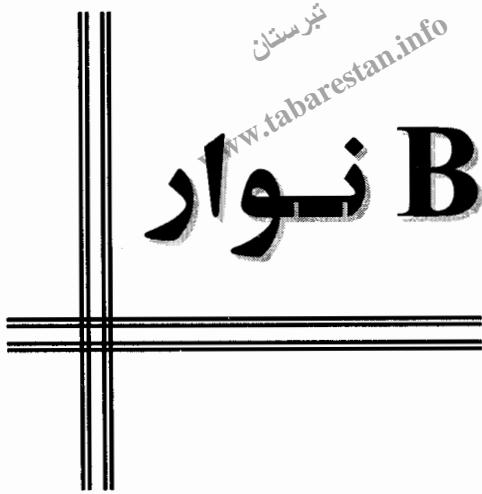
ای سوار چه سمند سرکشی داری

و چه دل پر آتش و پرخونی!

خبرجری با دسته‌ای از مروارید هدیه‌ات خواهم داد

تا یادگاری مرا به کمر بیاوبیزی

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



# بخش B نوار

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

امیری<sup>۱</sup>

[جانا! ای داد ای داد، ای، جان جان! ای دل!]

امیر گته، کهنه رباط ره کورمه

amir gete, kone rebāt re kurme  
 qalem ābnus, xāli devāt re kurme  
 sad del be qamā, yek del be sād re kurme  
 bamerde ruze dādo bidād re kurme

قلم آبنوس، خالی دوات ره کورمه

صد دل به غما، یک دل به شاد ره کورمه

بمرده روزِ داد و بیداد ره کورمه

۱. این قطعه شعر منسوب به امیر پازواری است. جهت اطلاعات بیشتر درباره امیر پازواری، نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۱، ص ۱۴۱. نیز مراجعه شود به «امیر پازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان»، به کوشش: جهانگیر نصری‌اشرفی، تیسایه اسدی، انتشارات خانه سبز، ۱۳۷۶، تهران.

### امیری

امیر می گفت: این جهان کهنه به چه کارم می آید

قلمِ آبنوسی اما بی دوات به چه کارم می آید

با صد اندوه در دل، شادمانی به چه کارم می آید

پس از مرگ، آه و ناله‌ی دیگران به چه کارم می آید

طالب<sup>۱</sup>

رشتی الیجه ره بدوجم قوا

سیو وره می ره، بزنم چقا

بورم بازار، هایرم چرخی لم کلا

چوی تن دیچم سون طالبا

دور دور هامجم، بکنم تامشا

سرا همسرون مره نکنین سرکو

شما شیره دارآ، من خشك هائیته چو

شما ترنه مارآ من فرامه گو

آی مره مه مار بکرده طالبای ور

مره هدانه وا صادقای ور

طالب مه طالب خدا، طالب خرماجش

زهره از عشق تهوا، بهیهه ناخش

طالب مه طالبا، طالب فرامرز

هر کجه بمردیا خدا بیامرز

raštì aliјe re badujem qevā

siyu vare mi re, bazenem ċeqā

burem bāzār hāyrem ċarxi lam kelā

ćuye tan dapijem sune tāleba

dor dor hāmejem bakenem tāmsā

sarā hamsarun mere nakenin sarku

šemā ſire dār men xešk hēite ū

šemā tarne mārā men ferāme gu

āy mere me mār bakerde tālebāye var

mere hedāne vā sādeqāye var

tāleb me tāleb xedā, tāleb xermā ū

zohre az ešqe tevā bahiye nāxes

tāleb me tālebā, tāleb ferāmarz

har keje bamerdiā xedā biyāmerz

۱. طالبا: اشعار منسوب به «ستی النسا بیگم» خواهر طالب آملی است. نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۲، ص ۵۹۵، ذیل واژه‌ی تالب / طالب و نیز کتابچه‌ی موسیقی مازندران، احمد محسن پور، انجمن موسیقی ایران، ۱۳۷۵، تهران: ص ۲۰.

## طالبا

از پارچه‌های رشت قبا می‌دوزم  
 از پشم بره‌ی سیاه چوقا<sup>۱</sup> می‌بافم  
 به بازار رفته کلاهی می‌خرم  
 و از آن‌ها شمایلی از طالبا می‌سازم  
 به گرد آن می‌گردم و به تماشایش می‌نشینم  
 دوستانم سرزنشم نکنید  
 شما درختی پر طراوت و من چوبی خشکیده‌ام  
 شما پر بار و من بی‌برگ و بالم  
 مادرم مرا به نام طالب زایید  
 اما مرا به صادق دادند  
 ای طالب چشم خرمایی من  
 زهره از عشق تو بیمار شد  
 ای طالب من، ای که در دور دست اقامت داری  
 هر کجا که مرده‌ای خدایت بی‌امزد

## کتولی

[ای]

[āy]

baxun, baxun tene hamdam menem men

بخون، بخون، تنہ همدم منم من

baxun, baxun te hamzebun menem men

بخون، بخون، ته همزبون منم من

te ūeter masto sārebun mēnem men

ته شتر مست و ساربون منم من

te gol eškofto bāqebun mēnem men

ته گل اشکفتو باقبون منم من

na ažendam naam az molke ċinam

نه از هندم نهام از ملک چینم

na az ābam na az xâke zaminam

نه از آبم نه از خاک زمینم

sare kuhe boland estāre ċinam

سر کوه بلند استاره چینم

hamin deldādeye un nāzanim

همین دلداده‌ی اون نازنینم

sare kuhe boland cādorme ūin am

سر کوه بلند چادرنشینم

setāre hamdamā abr sarinam

ستاره همدم‌آ آبر سرینم

na man delbasteye xâke zaminam

نه من دلبسته‌ی خاک زمینم

miyune āsemun manzel gozinam

میون آسمون منزل گزینم

**کتولی:**

بخون<sup>۱</sup>، بخون تنه همدم<sup>۲</sup> منم من  
بخون، بخون ته همزبون<sup>۳</sup> منم من  
ته شتر مست و ساریون منم من  
ته گل<sup>۴</sup> اشکفتو<sup>۵</sup> باغبون منم من

نه از هندم نه من از ملک چینم  
نه از آبم نه از خاک زمینم  
سر کوه بلند ستاره چینم  
من دلداده‌ی محبوب هستم

سر کوه بلند چادرنشینم  
ستاره همدم و ابر بالینم است  
چون دلسته‌ی خاک و زمین نیستم  
در میان آسمان منزل گزیده‌ام

۱. بخون: بخوان

۲. تنه همدم: همدم و همراه تو

۳. همزبون: همزبان

۴. ته گل: گل روی تو

۵. اشکفتو: شکفته شده است.

گل کوهی	گل کوهی، گل کوهی، گل کو
کوه سر ورفُ وا کی وونه او	کوه سر ورفُ وا کی وونه او
بهار برسه آککی بیه لو	بهار برسه آککی بیه لو
گرم آفتاب بنه ره دینگنه سو	گرم آفتاب بنه ره دینگنه سو
بزنہ بهار وا	بزنہ بهار وا
بزنہ یار، بزنہ جان، بزنہ بهار وا	بزنہ یار، بزنہ جان، بزنہ بهار وا
سوزه خال بیه سما	سوزه خال بیه سما
گل زرد، گل سرخ و سفیدم	گل زرد، گل سرخ و سفیدم
انتظار بهار و برگ و بیدم	انتظار بهار و برگ و بیدم
که وونه ریحون و نعنا بچینم	که وونه ریحون و نعنا بچینم
رف سر دسته دسته گل دچینم	رف سر دسته دسته گل دچینم
بزنہ بهار وا	بزنہ بهار وا

گل کوهستانی  
ای گل کوهستانی ام  
برف کوهها کی آب می‌شود  
بهار کی فرا می‌رسد تا پیچک بر درختان بیچد  
و چه هنگام آفتاب بر زمین روشنای می‌بخشد  
باد بهاری بُوزَد  
آری  
باد بُوزَد، باد بهاری بُوزَد  
تا جوانه‌های نورس به رقص در آیند  
ای گل رنگارنگ زرد و سفید و سُرخ من  
در انتظار بهار و رویش جوانه‌های نورسِم  
زمان چیدن نعناع و ریحان کی فرا می‌رسد  
تا دسته دسته گل‌ها را بر روی تاقچه بچینم  
باد بهاری بُوزَد

بزنـه يـار، بـزنـه جـان، بـزنـه بهـار وـا

bazene yār, bazene jān, bazene behāre vā

سوزـه خـال بـيه سـما

suze xāl biye semā

بلـند آـسمـون مشـت ستـارـه

belende āsemun mašte setāre

ستـارـه رـج بـه رـج نقـش و نـگـارـه

setāre raj be raj naqšo negāre

ماـتـی تـی اـبـر پـه گـنـه بهـارـه

mā titi abre pe gene behāre

عاـشـق مـسـتـه دـل چـه بـی قـرارـه

āseqe maste del cē biqerāre

بـزـنـه بهـارـه وـا

bazene behāre vā

بـزـنـه يـار، بـزـنـه جـان، بـزـنـه بهـارـه وـا

bazene yār, bazene jān , bazene behāre vā

سوزـه خـال بـيه سـما

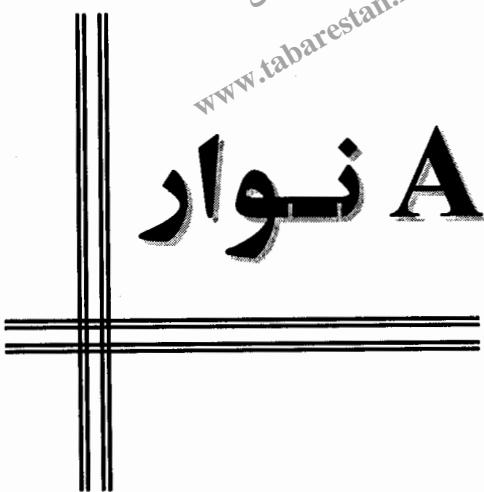
suze xāl biye semā

باد بوزد، باد بهاری بوزد  
بلندای آسمان مملو از ستاره است  
ستارگان، نقش‌های بدیعی ساخته‌اند  
ماه تابناک از پس ابر، بهار را نوید می‌دهد  
دل سرمست عشاق بی‌قرار است  
باد بهاری بوزد  
باد بوزد، باد بهاری بوزد  
تا جوانه‌های نورس به رقص درآیند



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# اساره سو



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

بخش A نوار

## کتولی

کتولی بخوندم مه یار کتوله

[جان!]

katuli baxundem me yār katulē

[Jān!]

katuli baxundem me manzel dure

katuli baxundem burem velāyet

še yāre dast dārme, sīrine ūkāyet

baxun baxun, tenē hamdam menem men

[nāzenin]

baxun baxun, te hamzebun menem men

te ūter mast o sārebun menem men

te gol eškofto, bāqebun menem men

hāy beru, hāy našu, gelē har ruzē

hāy beru, hāy našu, nemāzo ruzē

hāy beru, hāy našu, yābu bār bavu

āseq un haste ke jelodār bavu

کتولی بخوندم مه منزل دوره

کتولی بخوندم بورم ولايت

شه یار دست دارمه، شیرین شکایت

بخون بخون، تنه همدم منم من

[نازین!]

بخون بخون، ته همزبون منم من

ته شتر مست و ساریبون منم من

ته گل اشکفتو، باغبون منم من

های برو، های نشو، گل هر روزه

های برو، های نشو، نماز و روزه

های برو، های نشو، یابو بار بورو

عاشق اون هسته که جلودار بورو

### کتولی

با آوازهایم فراغ یار را به یاد می‌آورم  
 کتولی بخوانم که منزلم دور است  
 کتولی بخوانم و به زادگاهم بروم  
 از فراغ یارم، شکوه‌های شیرینی دارم

### محبوب

بخوان! بخوان! که همدم تو منم  
 بخوان! بخوان! که همزبان تو منم  
 تو چونان اشتر مستی که ساربانست منم  
 تو چون غنچه‌ی شکفته‌ای که با غبانت منم  
 آهای بیا و بمان! ای گل نورس  
 آهای بیا و بمان! دین و ایمان  
 آهای بیا و بمان! تا بار بر استر نهاده شود  
 عاشق کسی است که پیشرو باشد

کله حال<sup>۱</sup>

ملک مازندرون امبسته جنگل

melke māzenderun ambeste jengel

گالش ونگ و وا خونش ببل

galeše vango vā xunesē belbel

خریم به همه تی تاپلی گل

xerime pē hame titāppeli gel

عاشقون خوندنا منزل به منزل

āsequn xundennā manzel be manzel

مه گل ونوشه، مه گندم خوشه

me gele vanuše, me gandeme xuše

ملک مازندرون، سرکوه و جرکوه

melke māzenderun, sarkuho jerku

دشت و صرا دانه ونوشه بی بو

dašto sara dānne vanuséye bu

نخر غصه، نخر، مه گل خوشبو

naxer qesse, naxer, mē gele xes̄bu

عاشقون کندنا رخت نوبه نو

āsequn kendenā raxte nubenu

های برو، های نشو، یابو بار بوو

hāy beru, hāy našu, yābu bār bavu

عاشق اون هسته که جلودار بوو

āseq un haste ke jelo dār bavu

<sup>۱</sup>. قطعه‌ای ضربی براساس لحن کله حال (نک: وازگان تبری، ج ۳، ص ۱۶۸۴ ذیل واژه کله حال).

## کله حال

سرزمین مازندران جنگل انبوی است  
 با خوش گالشان<sup>۱</sup> و آوازخوانی بلبلانش  
 گل‌های رنگارنگ در پهنه‌ای آفتابگیر نمایانند  
 عاشقان در طی طریق پی‌درپی آواز می‌خوانند  
 ای گل بنفسه‌ی من! ای خوشی گندم من!  
 در سرزمین مازندران، در فراز و فرود کوه  
 زمین و جنگل مطر از بوی بنفسه‌هاست  
 ای گل خوبی من! اندوهگین مباش  
 سرانجام عاشقان شادمانه لباس‌های نو می‌پوشند  
 آهای بیا و بمان! تا بار بر استرنها ده شود  
 عاشق کسی است که پیشرو باشد...

۱. گالشان: جمع گالش. در حوزه‌ی البرز شمالی به دامداران و گاوبانان جنگل‌نشین اطلاق می‌شود.

گله ره بردن<sup>۱</sup>

عامی دتر جان، عامی دتر جان

āmi deter jān, ami deter jān

[عامی دتر جان! های! های!]

[āmi deter jān! hāy hāy!]

گله ره بردن، رمه ره بردن

galle re borden, rame re borden

کاوی بورسری، بخته ره بردن

kāvi bur sari, baxte re borden

[عامی دترجان!]

[ami deter Jān!]

رمه ره بردن، همه ره بردن

rame re borden, hame re borden

[عامی دتر جان!]

[āmi deter jān!]

گله ره بردن، همه ره بردن

galle re borden, hame re borden

عامی دتر جان، گله ره بردن

āmi deter jan, galle re borden

[عامی دتر جان! های! های!]

[āmi deter jān! hāy! hāy!]

چادر به سر کن، مله خور کن

cādor be sarkon, male xaver kon

سر و همسرون، عامی پسرون

saro hamsarun, āmi peserun

همه خور کن، همه خور کن

hame xaver kon, hame xaver kon

[عامی دتر جان!]

[āmi deter jān!]

گله ره بردن، همه ره بردن

galle re borden, hame re borden

۱. گله ره بردن: نک: فرهنگ واژگان تبری، ج. ۳، ص. ۱۷۸۲ ذیل واژه گله ره بوردن.

**گله را بردند**

دختر عمو جان! دختر عمو جان!

گله را بردند، رمه را بردند

گوسفند سرطلایبی تنومند را بردند

رمه را بردند،

همه را بردند

گله را بردند،

همه را بردند

دختر عمو جان گله را بردند

جادرت را برس کن،

تمامی اهالی را خبر کن

هم سن و سالان، پسرعموها

همه را آگاه کن،

همه را خبر کن

گله را بردند، همه را بردند

بی قرار<sup>۱</sup>

بی قرار، بی قرار مه کهودل

biqerār, biqerār me kahudel

تبرستان

ruzo ūo, ārezu dare me del

روز و شو، آرزو دره مه دل

hali dār bakenē gel

هلی دار بکنه گل

ārezu dare me del

آرزو دره مه دل

behāre mā hāde xaver

بهار ما هاده خور

barese sar ungeder

برسه سر اون گدر

titi par re dačinem

تی تی پر ره دچینم

hasri re bašenem

هسری ره بشینم

nam hādem te rāhe sar

نم هادم ته راه سر

vanuše farš hākenem

ونوشہ فرش هاکنم

mātu re gard hākenem

ماتو ره گرد هاکنم

bepāšenem tēne damete rāhe sar

بپاشنیم تنه دمته راه سر

۱. بی قرار: این قطعه ملهم از رپرتوار مربوط به نی چوبانی مازندران است.

## بی‌قرار

قلبِ خونینم بی‌قرار است  
 شب و روز این آرزو را در دلم می‌پرورانم  
 که درخت آلچه به شکوفه بنشیند  
 در دل آرزو دارم  
 که فصل بهار آمدنش را نوید دهد  
 و آن هنگام فرا رسد  
 که گلبرگ‌های لطیف شکوفه را برچینم  
 اشک از دیده روان سازم  
 و قدمگاه تو را نمناک کنم  
 گل‌های بنفسه را چون فرشی زیر گامهایت بگسترم  
 نور درخشان ماه را همچو گرده‌های نقره‌ای  
 در قدمگاه تو بیفشنام

بشم گلم گلم

banešem gelem gelem

هلاله

helāle

ونوشہ

vanuše

ماجی جی

mājiji

گل بادم

gele bādem

استاره ره بچینم

estāre re bačinem

بشندم هزار هزار

bašendem hezār hezār

سو سو بزه ته راه سر

susu baze te rāhe sar

نقاره دست هائیرم

neqāre dast hāeirem

همه جا هادم خور

hame jā hādem xaver

کوترک ره دمبه پر

kuterek re dembe par

همه جا هاده خور

hame jā hāde xaver

ونوشہ قطار قطار

vanuše qetār qetār

سما بیه کیله‌ی ور

semā bie kileye var

و گلهای  
آلاه

بنفسه

پامچال  
و بادام را

در خاک بنشانم  
ستارگان را برچینم

و هزاران هزار ستاره در راهت فرو ریزم  
تا مسیر گامهایت را نورانی کنند

نقاره در دست گیرم

و با نواختنش همه را آگاه کنم  
کبوتر نامهبر را به پرواز درآورم  
تا همه جا خبر برد

و دسته‌ی بنفسه‌ها به ردیف  
در کنار جوی به رقص درآیند.

## کتولی

[جانا]

[jānā]

deli dārme por az xuno por az qam

por az barfo por az vār eṣo ūabnam

دلی دارمه پر از خون و پر از غم

پر از برف و پر از وارش و شبنم

[لیلی بلا ره!]

[layli belāre!]

deli dārme be mesle zelfe layli

ager dastam zani mipāsad az ham

دلی دارمه به مثل زلف لیلی

اگر دستم زنی می‌پاشد از هم

[ای جان جان!]

[ey jāne jān!]

leyli leyli guyam leyli nadidam

لیلی لیلی گوییم لیلی ندیدم

[جان و دل!]

[jān o del!]

sefid cādor zanam sahrā ne ūin am

سفید چادر زنم صحراء نشینم

کتولی

جانانه‌ی من

دلی پر از خون دارم

که چون هوای تیره آبستن برف و باران است

آه لیلای من

دلی دارم که همچون زلف لیلی است

اگر دستش زنی از هم می‌گسلد

جانانه‌ی من

لیلی را فرا می‌خوانم اما او را نمی‌بینم

محبوبم

چادری سپید بر پا نموده و در صحراء در انتظارت می‌مانم

استاره سو<sup>۱</sup>

نترسم گر شوم رسوای عالم

بوینین عاشقی بهیمه کارم

نترسمبه من از زنجیر و گنده

نهورین دست بهیرم دلخرا ره

ته وسته خون بخردمه نازینه

ته خاطر در سر من ماندینه

اگر گونه که عاشق کشتینه

بکوشن، عاشق تقدیر همینه

شه سر ره بزنم بر سنگ و آهن

جمه چاک هاکنم از حرف مردم

گناه عاشقی آخر چه چیه

بسوتن پیشه‌ی عاشق بهیمه

دل عاشق زلال آسمونه

ستاره سو وونه، چشم نشونه

اگر عاشق نوه دنیا نوونه

natarsam gar ūsavam rosvāye ālem

bavinin āseqi bahiye kārem

natersembe men az zanjir o konde

nahurin dast bahirem delbexā rē

te veste xun baxerdmē nāzeninē

te xāter dar sare men mandeninē

ager gunnē ke āseq košteninē

bakuşen, āseqē taqdir hamine

ſe sar re bazenem bar sang o āhen

jeme cāk hākenem az harfe mardem

genāhe āseqi āxer cē cīyē

basuten pişeyē āseq bahiyē

dele āseq zelālē āsemunē

setāre su vune cēsme neşunē

ager āseq nave denyā navune

### روشنای ستاره

اگر رسوای عالمیان گردم، باکی ندارم  
ببینید که کارم عاشقی و مفتونی شده  
من از اسارت و زنجیر نمی‌ترسم  
از من نخواهید که محبوبم را رها کنم

ای نازنینم! چه خون دلها خورده‌ام  
اما یاد تو همیشه در ذهنم ماندگار است  
اگر همه می‌گویند که عاشق سزاوار مرگ است  
بکشید، که بخت و تقدیر وی همین است

سَرَم را بر سنگ و آهن می‌کویم  
از سخن مردم، جامه‌ام را می‌ذَرم  
مگر عاشق مرتكب چه گناهی شده  
که سوختن و گداختن کار عشاق گردیده است

دل عاشق همچون آسمان زلال است  
ستاره نشانی از چشم اوست  
دوام و پایداری دنیا به عشق عشاق است

چارویداری حال<sup>۱</sup>

اور بیتہ امہ ملہی کوہ رہ

aver bayte ame maleyē ku rē

میا بیته امه ملهی رو ره

miyā bayte ame maleyē ru rē

## ینازم لینگ و دست و دست چوره

**benāzem** **lingo** **dast** **o** **dastē** **ču** **rē**

روزه منزل بورم امشوی شو ره

venē manzel burem emsuye so rē

بار!

[yār!]

سر شو صبحدم شد من نختم

sare ū so sobhdam ū od man naxoftam

دلمندی غم شد من نخفتم

delam daryāye qam ūd man naxoftam

ستاره همدم و شب زنده دارم

**setāre hamdamo ūab zendedāram**

که سر درد خود با کس نگفتم

ke serre darde xod bā kas nagoftam

۱. این قطعه براساس لحن چارویداری حال تصنیف شده است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۲، ص ۸۲۰ ذیل واژه چارویداری حال)

## چارویداری حال<sup>۱</sup>

کوه روبروی روستا در ابر فرو رفت  
 ابر باران را فضای روستا را پوشانده است  
 به فدای دست و پا و چوب دستی ام شوم  
 امشب می‌بايست به منزل بروم  
 ای یار

شامگاهان سحر شد و هنوز نخفته‌ام  
 دلم چو دریا غمین شد و نخفته‌ام  
 ستاره در شب زنده‌داری همدم من است،  
 اما راز دردم را با کسی نگفتم

۱. چارویدار؛ چارپادار: چارپادار به کسانی گویند که با اسب و استر به جابه‌جایی کالا می‌بردازند، چاویداری حال در فرهنگ تبری به معنی حال و هوای چارپادار است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۲، ص ۸۲۰)

[های!]

[hāy!]

مسلمونون سه درد آمد به یکبلر

mosalmonun se dard āmad be yek bār

غم پیبر، غم مار و غم یار

qame piyer, qame mār o qame yār

غم پیبر، غم مار وونه چاره

qame piyer, qame mār vune cārē

غم یاره نتور، دل وونه پاره

qame yārē nau, del vune pārē

[یارا!]

[yār!]

دل من کوره‌ی آهنگرونه

dele men kureye āhengerunē

مه سینه، لینگه مال مسگرونه

me sinē, linge māl mesgerunē

عجب سر بکشیمه تیزاب و تلخه

ajeb sar bakśime tizābo talxe

نصبیم رنج و درد دیگرونه

nasibam ranjo darde digerune

ای مسلمانان!

سه غم همزمان به سراغم آمد  
غم پدر و غم مادر و فراق یار  
غم پدر و مادر چاره ساز است  
ولی فراق یار، سینه سوز است  
ای یار

دل من چونان کوره‌ی آهنگری است  
سینه‌ام پایمال مسگران است  
عجب تیزاب تلخی را نوشیده‌ام  
گویی رنج و درد دیگران نصیب من شده است

	اوربیته هواره <sup>۱</sup>
detā ēs̄ asrio endun ne ū̄sin em	دتا چش اسری و اندون نشینم
baterke me delo bar xun ne ū̄sin em	بترکه مه دل و بر خون نشینم
ati bar darde bi darmun ne ū̄sin em	اتی بر درد بی درمون نشینم
ati āqel, ati majnun ne ū̄sin em	اتی عاقل، اتی مجنون نشینم
aver bayte hevā rē, nadimē ū̄se delxā re	اور بیته هوا ره، ندیمه شه دلخا ره
deli dārme por az xun o por az qam	دلی دارمه پر از خون و پر از غم
por az varfo por az vār ešō ū̄sabnam	پر از ورف و پر از وارش و شبینم
deli dārme be mesle zolfe layli	دلی دارمه به مثل زلف لیلی
agar dastam zani mipā ū̄sad az ham	اگر دستم زنی می‌پاشد از هم
aver bayte hevā rē, nadime ū̄se delxārē	اور بیته هوا ره، ندیمه شه دلخا ره
un āsemune mā rē, ū̄se sahare rujā rē	اون آسمونه ما ره، شه سحر روچا ره
[nadime ū̄se delxā re!]	[ندیمه شه دلخاره!]

۱. اوربیته هواره: از ترانه‌های فولکلوریک مازندران که ترانه‌ی مذکور با برداشت از آن بازسازی شده است.

## آسمان ابری شد

با چشمانی اشکبار در تالاب اندوه نشسته‌ام  
 الهی بندهای قلبم از هم بگسلد و در خون نشینم  
 گهی بر درد بی درمان نشینم  
 گهی عاقل و گاه مجنون نشینم

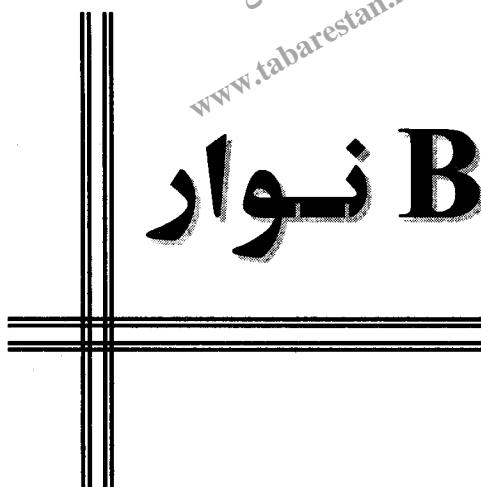
ابر آسمان را پوشانده و من محبوبم را ندیدم  
 دل پرخون و اندوه‌گینم  
 چون هوای تیره آبستن برف و باران است  
 دلی دارم که همچون زلف لیلی است  
 اگر دستش زنی از هم می‌پاشد

ابر آسمان را پوشانده و من محبوبم را ندیدم  
 آن ماه آسمانی، آن ستاره‌ی صبحگاهی  
 و آن محبوبم را ندیده‌ام!

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# بخش B نوار



## کتولی

[جانا!]

[jānā!]

پلنگ خسته‌ای اندر کمینم

palenge xasteei ander kaminem

[جانا!]

[jānā!]

نهیته آرزو من کی نشینم

nahite ārezu men key ne ūsin em

[ای جان! جان لیلی!]

[ey jāne jān! Jāne! layli]

[کته لیلی جان!]

[gete layli jān!]

اتی بر آب و بر آتش نشینم

ati bar ābo bar ātes̄ ne ūsin em

[جانا!]

[jān!]

مگر روزی رسد تا خوشه چینم

magar ruzi resad tā xuše īinam

[ای جان! جان ای وا!] [کته!]

[ey jāne jān ey vāy!]

[getē!]

های برو، های نشو، من مرغ زردم

hāy beru, hāy nāsu, men morqe zardam

از عشق تو نمردم خیلی مَرَدم

az ešqe to namordam xeyli mardam

کتولی

جانانهام

چون پلنگ خسته‌ای در کمینم

ای یار

به آرزویم دست نیافتم پس چگونه آرام بنشینم؟

ای لیلای من

گهی بر آب و دمی بر آتش نشینم

مگر روزی رسد تا خوشه چینم

محبوبم بیا و بمان! که من مرغی اندوهگینم

همین که تاکتون از عشقت نمردهام

نشان پایمردی من است

galon bamire, galon bamire

رشیدخان سلطون<sup>۱</sup>  
گلون بمیره، گلون بمیره

raśid xān seltuno galon bamire

رشیدخان سلطونا، گلون بمیره  
ته سر سرگردونا، گلون بمیره

te sar sargerdunā galon bamire

گلون بمیره، گلون بمیره

galon bamire, galon bamire

رشید پهلوونا، گلون بمیره

raśid palevunā, galon bamire

دل دریای خونا، گلون بمیره

del daryāye xunā, galon bamire

الهی بمردبون نساتبون تفنگ

elāhi bamerdbun nesātbun tefeng

اسا که دنیبه رشیدخان ونگ

esā ke daniye raśid xāne vang

لال گو بووشه، نخونده صرای، تیکا و تیرنگ

lāle go bavoše, naxunde sarāye, tikā o tireng

الهی بتركه دل کوه و سنگ

elāhi baterke dele kuho sang

تجن کول بخره همه خون رنگ

tajen kul baxere hame xune rang

چنده مهریونا، گلون بمیره

čande mehrebuno galon bamire

یار مردمونا، گلون بمیره

yāre mardemuno galon bamire

ته مست چش ره، افتتاب داشته سره

te maste češe re eftāb dāstē serē

[گلون بمیره!]

[galon bamire!]

قشنگه ته نوما، گلون بمیره

qāsenge te numā galon bamire

باغ باغبونا، گلون بمیره

bāqe bāqebunā galon bamire

۱. بازاری منظومه‌ی فولکلوریک رشیدخان سلطون (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۳، ص ۱۲۴۱، ذیل واژه‌ی رشیدخان)

## رشیدخان سلطان

گلون<sup>۱</sup> بمیردا! گلون بمیردا!

سلطان رشیدخان! گلون بمیردا!

تو سرگردان و مبهوتی، گلون بمیردا!

گلون بمیردا! گلون بمیردا!

پهلوان رشیدا! گلون بمیردا!

دل تو چو دریای خون است، گلون بمیردا!

الهی می‌مردند و تفنج را نمی‌ساختند

حال که آواز رشیدخان خاموش شده است

قرقاول و سار جنگل، همانند گاوی بی‌زیان، گنگ شوند

الهی اندرون سنگ و کوه بتركد

رود تجن<sup>۲</sup> چون خونابهای به خروش درآید

چقدر مهریان بودی! گلون بمیردا!

یاور مردمان بودی! گلون بمیردا!

چشمانست منزلگه خورشید بود

نامت چه زیباست! گلون بمیردا!

باغبان باغ بودی! گلون بمیردا!

۱. گلون: واژه‌ای ترکی که در برخی نواحی مازندران متناوبًا به مادر و عمه اطلاق می‌شود.

۲. تجن: نام رودی که از بخش شرقی ساری می‌گذرد.

آواز<sup>۱</sup>

الا ای دل هوای دوست کردی

مرا چون استخوان و پوست کردی

عزیزم یادت ای دوست، یادت ای دوست

نبینم داغت ای دوست، داغت ای دوست

چه سان تابیده‌ای بر سینه‌ی من

[ای!]

مرا اینگونه آتش دوست کردی

[ای!]

ته وسته بی قرارمه

دل دوری ندارمه

استاره‌ی سونا گلون بمیره

گرمه په نسوماً گلون بمیره

الاشت مله ره ته کردی میونا

[گلون بمیره!]

سرخان غرقه خوناً گلون بمیره

ته سر سر گردوناً گلون بمیره

[گلون بمیره!]

alā ey del havāye dust kardi

marā ācon ostoxāno pust kardi

azizam yādetē ey dust, yādetē ey dust

nabinam dāqat ey dust, dāqat ey dust

ce sān tābidēei bar sineye man

[ey!]

marā ingune ātaś dust kardi

[ey!]

te veste biqerārme

delē duri nedārmē

estāreye sunā galon bamire

garme pe nesumā galon bamire

elāstē male re te kerdi miyunā

[galon bamire!]

serxān qarqe xunā galon bamire

te sar sargerdunā galon bamire

[galon bamire!]

۱. براساس لحن آق ننه (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۱، ص ۳۱ ذیل، واژه‌ی آق ننه).

## آواز

الا ای دل هوا! دوست کردی  
 مرا چون استخوان و پوست کردی  
 عزیزم یادت ای دوست  
 نبینم داغت ای دوست  
 چه سان تابیده‌ای بر سینه‌ی من  
 مرا اینگونه آتش دوست کردی  
 برایتم بی قرارم  
 طاقت دوری ندارم  
 چون روشنای ستاره بودی! گلون بمیرد!  
 در هوای گرم سایه‌سار بودی! گلون بمیرد!  
 از میان الاشت<sup>۱</sup> گذر کردی، گلون بمیرد!  
 اسب سُرخت غرقه در خون شد، گلون بمیرد!  
 سرگردان و آواره شدی گلون بمیرد!

های برو، های نشو<sup>۱</sup>  
خدا قوت هاده وجین گرا ره

xedā qovvet hādē vejin gerā rē

اول مه یار دره دوم شماره

avvel me yār dere dovom ūmā rē

شما وجین گرا بال بزنین بال

ūmā vejin gerā bāl bāzenin bāl

دارمبه تازه کار کفمبه دمبال

dārembi tāze kāre kafembi dembāl

های برو، های نشو، مه گل بوته

hāy beru, hāy našu, me gele butē

نازک گردن، درامبه منزل ته

nāzək gerden, darembe menzele tē

تیرما تو زنده افتتاب هوا ره

tiremā to zande eftāb hevā re

سوزه سرخال کنده ویشه‌ی لاره

soze sarxāl kende više ye lärē

روش روشك کشنه چاکه آکیله

ruş ruşek kaşenē cāke ā kile

تیکا خونش، ورنه دل اما ره

tikā xunes̄, varennē dele emā rē

های برو، های نشو، مه گل بوته

hāy beru, hāy našu, me gele butē

نازک گردن، درامبه منزل ته

nāzək gerden, darembe manzelē tē

بیا و بمان!

خداؤند توان و نیرو به وجین گران عطا کند

اول به یارم و سپس به شماها

ای وجین گران دست بجهنابانید و عجله کنید

تا کارمان عقب نیفتد

آهای! بیا و بمان! ای بوته‌ی گل من

ای گردن باریک! به سوی منزلت روانم

گرمای خورشید در تیرماه سوزان است

در جنگل‌های لار جوانه‌ها رشد نموده‌اند

جوییار و رود در خروشند

آواز توکا دلبزی می‌کند

آهای! بیا و بمان! ای گل بوته‌ام!

ای گردن باریک! به سوی منزلت روانم

زمین چارگیری ره کمبی نشا

zamine cārg iri re kembī nesā

نشا ره بنشیم امبستا وشا

nesā rē banešiem ambestā vesā

جفت پر بزوئه، انه تیره ما

jeftē par bazue, ene tirē mā

اون گدر دشت سر دانه تماشا

un geder daštē sar dānne temasa

های برو، های نشو، مه گل بوته

hāy beru, hāy našu, me gele butestā

نازک گردن، درامبه منزل ته

nāzek gerden, darembē manzelē tē

شوره تا نم هاده کو و صرا ره

ševrē tā nam hāde kuo sarā rē

هوکا هدمد وونه، وجین گرا ره

hukā hamdam vone, vejin gerā rē

نالک پنبه وونه خرج عروسی

nālek panbe vone xarje arusi

ته بخون کتولی من طالبا ره

te baxun katuli men tālebā rē

های برو، های نشو، مه گل بوته

hāy beru, hāy našu, me gele butē

نازک گردن، درامبه منزل ته

nāzek gerden, darembē manzelē tē

زمین چهار هکتاری را نشا خواهیم کرد  
 آنرا انبوه و ُتنک نشا می‌کنیم  
 بعد از رشد چند برگی، تیرماه فرا می‌رسد  
 در آن هنگام زیبایی مزرعه تماشایی است

آهای! بیا و بمان! ای گل بوته‌ام!  
 ای گردن باریک! به سوی منزلت روایم  
 قبل از آنکه شبینم به کوه و جنگل فرو نشیند  
 و جین‌گران کارشان را آغاز می‌کنند  
 با این امید که پنهانها خرج عروسی شود  
 تو کتولی بخوان، من هم طالبا را

آهای، بیا و بمان! ای گل بوته‌ام!  
 ای گردن باریک! به سوی منزلت روایم

همدم جان<sup>۱</sup>

سه پنج روزه مه چش را کشنده را

[همدم جان!]

se panj ruze me ċeš rā kašenē rā

[hamdam jān!]

نظر بازی کنم بر آسمون‌ها

[همدم جان!]

nazer bāzi konem bar āsemunhā

[hamdam jān!]

خوامبه را دکفم اون سر دنیا

[همدم جان!]

xāmbe rā dakefem un sare denyā

[hamdam jān!]

مگر پیدا کنم شه جان دلخا

[همدم جان!]

mager peydā konem ū Jāne delxā

[hamdam jān!]

دتا چش هسریا اندون نشینم

[همدم جان!]

detā ċeš hasriā endun ne ū in em

[hamdam jān!]

بترکه مه دلا بر خون نشینم

[همدم جان!]

baterke me delā bar xun ne ū in em

[hamdam jān!]

ای محبوب!

مدتی است که چشم برآه هستم  
چشم‌نام را بر آسمان دوخته‌ام  
ای یار

به آن سوی جهان می‌روم  
تا شاید محبوب‌م را بیابم

با دو چشم اشکبارم در تالاب غم نشسته‌ام  
همان به که قلبم پاره پاره شود  
و در خون آن غرق شوم

اتی بر درد بی درمون نشینم

ati bar darde bi darmun ne ſin em

[همدم جان!]

[hamdam jān!]

اتی عاقل اتی مجنون نشینم

ati āqel ati majnun ne ſin em

[همدم جان!]

[hamdam jān!]

پلنگ خسته‌ای اندر کمینم

palengē xasteeiandar kamīnem

[همدم جان!]

[hamdam jān!]

نهیته آرزو من کی نشینم

nahite ārezu men key ne ſin em

[همدم جان!]

[hamdam jān!]

اتی بر آب اتی آتش نشینم

ati bar āb ati āteš ne ſin em

[همدم جان!]

[hamdam jān!]

مگر روزی رسد تا خوشه چینم

mager ruzi resad tā xuše činam

[همدم جان!]

[hamdam jān!]

گهی بر درد بی درمان خویش بنشینم  
ای محبوب  
گاهی عاقل و گهی مجنون بنشینم  
ای هدم من  
به سان پلنگ خسته‌ای در کمینم  
تا به آرزویم نرسم قرار نمی‌گیرم  
گهی بر آب و دمی بر آتش می‌نشینم  
تا شاید روزی فرا رسد که خوش‌های برچینم

**گل من<sup>۱</sup>**

ستاره تا ستاره میر کا بوه

[گل من!]

ماه آسمونی جا همرا بوه

[گل من!]

همه نقش جمهی دلخا بوه

[گل من!]

عاشقون بھیته دل وا بوه

[گل من!]

setāre tā setāre mirkā bavvē

[gole men!]

māhē āsemuni jā hemrā bavvē

[gole men!]

hame naqṣe jemeye delxā bavvē

[gole men!]

āsequne bahite del vā bavvē

[gole men!]

hāy beru hāy naśu del biqerārē

[gole men!]

hāy beru hāy naśu fasle behārē

[gole men!]

harjā ke te buri reyhunē buē

[gole men!]

harjā ke tē davvi eftābe suē

[gole men!]

āsemunē sinē , te dele ruē

تبرستان  
www.tabarestan.info

هرجا که ته بوری ریحون بوه

[گل من!]

هرجا که ته دوئ افتتاب سوئه

[گل من!]

آسمون سینه، ته دل روئه

ای گل من!

ستاره‌ها به گردن آویز بدل شوند،

و با ماه آسمان همراه گردند

و جملگی نقشی بر پیراهن دلدار شوند

تا دل غم‌دیده‌ی عاشقان شاد گردد

آهای! بیا و بمان! دلم بی‌قرار است

آهای! بیا و بمان! هنگام بهار است

هر جا که تو گام می‌نهی،

بوی ریحان به مشام رسد

هر جا که تو باشی

فروغ خورشید پدیدار می‌شود

پنهانی آسمان،

گستره‌ی قلب توست

[کل من!]

[gole men!]

هر جا ببل خونه از عشق توئه

harjā belbel xunnē az eṣqe tuē

[کل من!]

[gole men!]

های برو های نشو دل بی قراره

hāy beru hāy naṣu del biqerārē

[کل من!]

[gole men!]

های برو های نشو فصل بهاره

hāy beru hāy naṣu fasle behārē

[کل من!]

[gole men!]

ملک مازندرون صحراء لاره

melke māzenderun sahrā o lārē

[کل من!]

[gole men!]

چهار فصل همش فصل بهاره

cār fasle hameṣ fasle behārē

[کل من!]

[gole men!]

ونه چشممه او چه خشگواره

venē cēsmeye u cē xoṣge vārē

[کل من!]

[gole men!]

ونه سرمست عاشق ره بلاره

venē sarmastē aṣeq re belārē

[کل من!]

[gole men!]

های برو های نشو دل بی قراره

hāy beru hāy naṣu del biqerārē

[کل من!]

[gole men!]

های برو های نشو فصل بهاره

hāy beru hāy naṣu fasle behārē

[کل من!]

[gole men!]

هر جا که بلبل آواز می‌خواند از عشق توست

آهای! بیا و بمان!

که دلم بی‌قرار است

آهای! بیا بمان!

که هنگام بهار است

سرزمین مازندران جنگل و کوه است

چهار فصل آن همیشه بهاری است

آب چشم‌های آن گوارا است

به فدای شیدایی عاشقانش گردم

آهای! بیا و بمان!

که دلم بی‌قرار است

آهای! بیا و بمان!

که هنگام بهار است

کال کنس<sup>۱</sup>

ویشه سر کال کنس، تنه چاشت و شوم نوونه

viſeye sar kāle kenes, tene caſto ſum navunē

کچک زیکِ نداشته پی، پلای راغون نوونه

kečike zike nedāſtē pi, pelāye rāqun navunē

بیشه و صحراء لتكی ورگ، گسفن چیون نوونه

biše o sahrāē letki verg, gesfene cappun navunē

بی‌حیا اسبه چش شال، ته وه کرکه بون نوونه

bihayā esbe cēſe ſal, tevē kerkebun navunē

بزک جا پیر سری، آدم که جون نوونه

bazek jā pire sari, ādem ke jevun navunē

تیل دله بپاته اُ، زلال و روون نوونه

tile dele bepātē o, zelālo revun navunē

اسب لینگهِ مال، دکته را، راسه خیابون نوونه

asbe lingē māl, dakete rā, rāſſē xiyābun navunē

فکر تلی تمش نکن، خربزه نون نوونه

fekre tali tameš naken, xarbezə nun navunē

سوته لمهِ کناردکت، اسب پالون نوونه

sute lameē, kenār daket, asbe pālun navunē

زمستون گرم گرم وا، باد بهارون نوونه

zemestune garm garme vā, bāde behārun navunē

هزارون کیله‌ی روشن دکت، هراز مقوم نوونه

hezārun kileyē ruſ daket, herāze mequm navunē

هزار ونوشه به پنیز، گل به گلستان نوونه

hezār vanuſe bē paeiz, gol be golestun navunē

### از گیل نارس

از گیل نارس جنگل، غذا و شامت نمی‌شود  
چربی ناچیز پرندگان سسک،

خورشتی برای غذا نمی‌شود

گرگ بی‌حیای بیشه، نگهبان گوسفند نمی‌شود  
شغال چشم دریده، مراقب مرغ خانهات نمی‌شود

با آرایش و بزک، آدم پیر جوان نمی‌شود  
آب در آمیخته با لجن و لای،

زلال و شفاف نمی‌شود

جاده‌ی مال روی متروکه، خیابان نمی‌شود  
به امید خار و خاشاک نباش،

همانطور که خربزه برایت نان نمی‌شود

نمد سوخته و بی‌استفاده، به کار پالان اسب نمی‌آید  
وزش باد گرم در زمستان،

باد بهاری نخواهد شد

هزار جویبار جای هزار<sup>۱</sup> را نمی‌گیرد

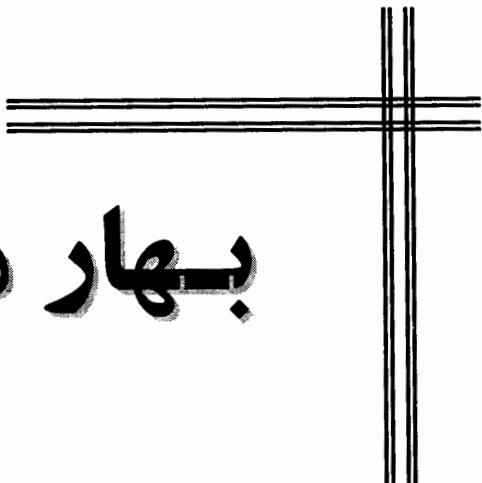
رویش هزاران بنفسه در پائیز

گلی در گلستان نمی‌شود.

<sup>۱</sup>. هزار: نام رودخانه‌ای در آمل، نیز هر رود پرآب بزرگ.

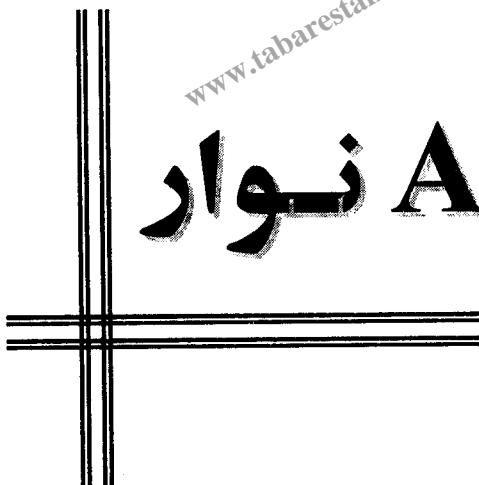
تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# بهار مونا



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# بخش A نوار



کتولی

ملک مازندران انبسته جنگل

چمر گتوآ خونش بلبل

ونه دشت و صرا تی تاپلی گل

عاشقون خوندنه منزل به منزل

melke māzenderun anbeste jengel

čemər gatoā xuneše belbel

vene dašto sarā titāpeli gel

āsequn xundenne manzel bē manzel

## کتولی

مازندران

پوشیده از جنگلهای انبوه است

آوازخوانی بلبل از آن به گوش می‌رسد

دشت و دمن

مملو از گلهای رنگارنگ است

عاشقان هنگام طی طریق

آواز می خوانند

تبرستان

www.tabarestan.info

بهاره<sup>۱</sup>

ونه که افتتاب بوم، بهار شلاب بوم

ورف سر کو بوم، روخنه‌ی او بوم

اسبه اسبه ماتو بوم، سیو شو سو بوم

گرمی، هادم، سو دینگنم

garmi, hādem, su dingenem

ته منزل ره، همه تایی دل ره

te manzel re, hame tāeiē del rē

بوم، ورف او، گته روخنه‌ی او

bavvem, varf o, gate ruxeney o

بتجم من از سر کوه

batejem men az sar kuh

سراو هاکنم، چاک چاک هائیته بنه ره

sero hākenem, cāk cāk hāeite benē rē

پ او هاکنم، تراک هائیته کاله ره

per o hākenem terāk hāeite kālē rē

بوم، ورف او، گته روخنه‌ی او

bavvem, varf o, gate ruxeney o

راه دکفم از سر کوه

rā dakefem az sar ku

شنو بخرم انده

śeno baxerem ande

بورم تا میون کاله‌ی دریو

burem tā miyun kāleyē deryu

### به سان بهار

می‌بایست که چون آفتاب  
 یا همچو باران سیل آسای بهاری شوم  
 چون آب رودخانه و برف کوهها شوم  
 چونان نور نقره‌فام ماه  
 و روشنای شب تار شوم  
 گرما بیخشم،  
 روشنایی پراکنم  
 به منزل تو،  
 به تمامی دلها  
 چون آب برف  
 از رودخانه‌ها جاری شوم  
 روان از کوهها  
 دشت‌های ترک خورده از خشکی را  
 سیراب سازم  
 و مزارع خشکیده را  
 سیراب کنم  
 بر رودخانه‌ها جاری شده  
 و از قله‌ها روان شوم  
 و پیج و تاب خوران  
 به دریاچه‌ی میانکاله بپیوندم.

sarekuhā, sarekuhā, sareku  
 sevāri asb tāzed samte lāku  
 ojāqi monde az u mizanad su  
 hekāyathā konad az sineyē u  
 sevārā yorqeat rā kondtar kon  
 negāhi bar hariqe poštē sar kon  
 ojāqi suxt az taše delē man  
 qobāri bar ūod az xākestarē man

هرآیی<sup>۱</sup>  
 سرکوه آ سرکوه آ سر کو  
 سواری اسب تازد سمت لاکو  
 اJacقی مونده از او می‌زند سو  
 حکایتها کند از سینه‌ی او  
 سوارا یرقهات را کندتر کن  
 نگاهی بر حریق پشت سر کن  
 اJacقی سوخت لازم دل من  
 غباری برشد از خاکستر من

ay vone behār bavem  
 zarde gelē lār bavem  
 xeske jāre dār bavem  
 per tetio bār bavem  
 sabzā gelem dār bavem  
 naqše jemye yār bavem  
 garmi, hādem, su dingene  
 te manzel re, hame tāeiē del rē

ای ونه بهار بوم  
 زرد گل لار بوم  
 خشکه جار دار بوم  
 پره تئی و بار بوم  
 سبزا گلم دار بوم  
 نقش جمهی یار بوم

گرمی، هادم، سو دینگن  
 ته منزل ره، همه تایی دل ره

## هرایی

سر کوه<sup>۱</sup> آ سر کوه آ سر کوه  
 سواری اسب تازد سمت لاکو<sup>۲</sup>  
 اJacقی مونده از او می زند سو  
 حکایت‌ها کند از سینه‌ی او  
 سوارا یرقهات<sup>۳</sup> را کندر کن  
 نگاهی بر حریق پشت سر کن  
 اJacقی سوخت از آتش<sup>۴</sup> دل من  
 غباری بر شد<sup>۵</sup> از خاکستر من

باید نو بهار شوم

چو گل زرد کوهستان لار شوم  
 چون درختی بر خشکزار برویم  
 سرشار از شکوفه و شادابی  
 سبز و رنگ به رنگ  
 نقشی بر پیراهن محبوب شوم  
 گرما و روشنی ببخشم  
 به منزل تو و بر همه‌ی دل‌ها

۱. سرکوه: بر فراز کوهستان

۲. لاکو: کوهستان

۳. یرقه: بورتمه، نوعی حرکت اسب.

۴. آتش: آتش

۵. بر شد: پا خاست

**کرچال<sup>۱</sup>**

دس گیرنه تارُ شونه

تنگ کرچال سو وونه

سرخ تش دیمه ره

چش هسته خریمه ره

ببوفته حاجیمه ره

[بلاره!]

کچک دس و دیمه جه

نقش هدا حاجیمه ره

فرش هاکرده خنه ره

[بلاره!]

کرچال نیشته دباره

خسته تنہ بلاره

تنگ کرچال دله

das girne tār o ūnē

تبرستان

tange ker c̄cal su vune

www.tabarestan.info

serxe taše dime rē

c̄es̄ haste xerime rē

bebofte jājimē rē

[belāre!]

keček das o dime jē

naq̄s hedā jājimē rē

far̄s̄ hākerde xenē rē

[belāre!]

ker c̄cal ništē debāre

xaste tanē belārē

tange ker c̄cale delē

۱. کرچال: کارگاه بافتگی سنتی. در موسیقی از جمله ریز مقام‌های فولکلور است که به کیجا کچال یا کیجا کرچال نیز موسوم است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۳، ص ۱۷۲۹ ذیل واژه‌های فوق)

### کارگاه بافندگی

تار<sup>۱</sup> و شانه<sup>۲</sup> را بر دست می‌گیرد  
 کارگاه کوچک گلیم‌بافی  
 روشن می‌شود  
 به سیمای سرخ او نگاه کن!  
 به چشمان آفت‌بگیرش بنگر  
 که جاجیم را باfte است  
 با دستان کوچک خود  
 بر جاجیم نقش افکنده  
 و آنرا چون فرشی بر خانه  
 گسترده است  
 [به فدایش شوم!]  
 دوباره در کارگاه نشسته  
 به فدای تن خسته‌اش شوم  
 درون کارگاه محقر

مکو هسه ماسوره

mako hasse māsurē

بوقته دلدار و سه

boftē deldāre vessē

[بلاره!]

[belāre!]

سرخ چشی سوی دور

serxē cēsē suye dor

شو نشیه خوی دور

śo naśiyē xoye dor

بوقته نوبنوي دور

bofte nobenoye dor

[بلاره!]

[belāre!]

خش بوقته، یارسه

xeś boftē, yāressē

هاره، نقشه

hāre, naqṣē

زرد و کهو ، سرخ و سیو

zardo kaho, serxo siyo

شو نشیه خو، بوقته نوبنو

śo naśiye xo, bofte nobeno

برو برو، هاره بوقته یار

beru beru, hāre bofte yār

زرد و سبز و سرخ و گلمدار

zardo sabzo serxo gelem dār

که فقط ماکو و ماسوره<sup>۱</sup>  
به چشم می‌آید  
برای محبوبش باقته است  
[به فدایش شوم]  
به فدای روشنای سرخ فام چشمانش  
که شب را نخته است  
تا نو به نو بیافد  
و چه زیبا برای یار  
باقته است  
نگاه بر نقش آن کن!  
زرد و کبود، سرخ و سیاه  
شب را نخت و نو به نو بافت  
بیا! بیا! نگاه کن  
که محبوب چه باقته است!  
زرد و سبز و سرخ گلدار

## ملک مازندرون<sup>۱</sup>

ملک مازندرون ابسته ویشه

melke māzenderun ambeste vīše

ونه دشت و صرا مشت ونوشه

venē dāsto sarā maštē vanuše

ونه کوه و کمر کیله‌ی روشه

vene kuho kamer kileye ruše

ونه عاشق همش نقشینه پوشه

vene āseq hameš naq ſin e puše

پاپلی گل تی ره دل دوسته

pāppeli gel teti re del davestē

بلبل از عشق گل نوونه خسته

belbel az ešqe gel navone xastē

[های!]

[hāy!]

ملک مازندرون بلبل چه مسته

melkē māzenderun belbel ēce mastē

عاشق این ملک سر نوونه خسته

āseq in melke sar navone xastē

خدایا این چه سوت خونش هسته

xodāyā in ēce sut xunesē hastē

۱. ملک مازندرون: منطقه‌ی سرزمین مازندران. موسیقی آن ملهم از ترانه‌های فولکلور مازندران است.

## سرزمین مازندران

مازندران، سرشار از جنگل‌های انبوه  
و دشت و دمن آن  
مملو از گل‌های بنفسه است  
در کوه‌سازان آن  
غلغله‌ی جوپیار برپاست  
عاشق آن دیار همیشه  
پیراهن رنگارنگ بر تن دارد  
پروانه به شکوفه‌ی گل دل بسته  
و بلبل،  
عاشق خستگی ناپذیر گل است  
در مازندران بلبل چه سرمست است  
عاشق این مرز و بوم  
خستگی ناپذیر است  
خدایا! این چه نوای خوشی است

بنازم من عجب دلی دوسته

benāzem men ajeb deli davestē

پاپلی گل تی ره دل وسته

pāppeli gel teti re del davestē

بلبل از عشق گل نوونه خسته

belbel az eṣqe gel navune xastē

ملک مازندرон پر جوش دریا

melke māzenderun perjuṣe daryā

سوژه محمل فرشه، ونه صرا

soze maxmel farṣe, vene sara

ونه کیله‌ی په بو کنده نعا

venē kileye pe bu kende nanā

عاشقون سروشته دله فدا

āsequne saroṣte dele fedā

پاپلی گل تی ره دل دوسته

pāppeli gel teti re del davestē

بلبل از عشق گل نوونه خسته

belbel az eṣqe gel navune xastē

به فدایش شوم!

بنگر که چگونه دل بسته است

پروانه به شکوفه‌ی گل دل بسته

و بلبل،

عاشق خستگی ناپذیر گل است

مازندران چو دریابی پرخوش است

مخملی سبز

بر جنگل آن گستردہ است

در کنار جوی‌ها عطر نعناع می‌پیچد

به فدای دل بی قرار عاشقانش!

پروانه به شکوفه‌ی گل دل بسته

و بلبل،

عاشق خستگی ناپذیر گل است.

**نمیرم<sup>۱</sup>**

[های!]

[hāy]

بهاره لاله زاره من نمیرم

behāre lālezāre men namirem

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

تابستون وقت کاره من نمیرم

tābeston vaqte kāre men namirem

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

پیز جم هاکنم قوت زمستون

paeiz jam hākenem qute zemeston

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

زمستون ورف و وا ره من نمیرم

zemeston varfo vā re men namirem

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

[های یار! جان یارا جانم!]

[hāy yār! yārā jānem!]

نشا ره هاکنم گالم به گالم

neśā re hākenem gālem be gālem

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

وجین بهیرم خشال و خرم

vejine bahirem xesāl o xorem

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

۱. «نمیرم» با الهام از ترانه‌های فولکلور مازندران تصنیف شده است.

## الهی نمیرم

الهی!

در بهار پر از لاله نمیرم

و تابستان هنگام کار نمیرم

در پائیز خوراک زمستان را

ذخیره کنم

تا در برف و باد زمستان

نمیرم

نشا را بوته به بوته بکارم

و به خوشی و خرمی

وجین نمایم

وجین ره بیتمه رسنه گندم

vejine baytemē rasenē gandem

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

گندم ره بتاشم بورم شه وطن

gandem re betāsem burem ū vaten

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

[آخ جانا!]

[āx jānā]

شه یاره بلاره نشا نشنه

še yāre belāre nesā nešene

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

تنک آمبست وشا نشنه

tanekā ambesto vesā nešene

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

تنک و امبست و چمپا صدری

taneko ambest o āmpā o sardi

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

الهی بووئه خرج عروسی

elāhi bavuē xarje arusi

[امان یار من نمیرم!]

[amān yār men namirem!]

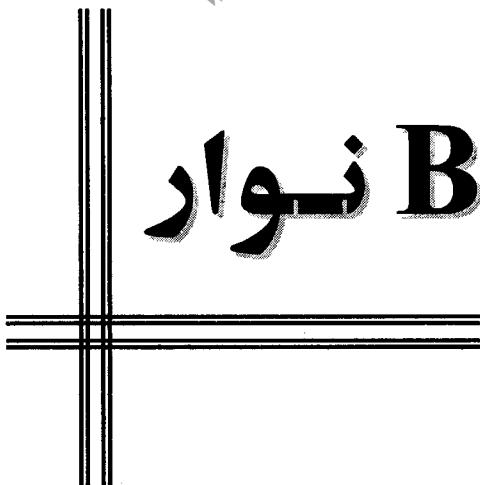
بعد از وجین،  
وقت به بار نشستن گندم است  
بعد از دروی گندم  
به زادگاهم بروم  
به فدای نشا کردن محبوب شوم  
که با فاصله،  
فسرده و پراکنده نشا می‌کند  
نشای با فاصله و فشرده‌ی چمپا<sup>۱</sup> و صدری<sup>۲</sup>  
الهی!  
خرج عروسی ما بشود.

۱. چمپا: گونه‌ای برنج نامرغوب محلی.  
۲. صدری: نوعی برنج مرغوب محلی.

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# بخش B نوار



- سوت ممد جووه<sup>۱</sup>**  
گرجی مله دله تنگ نماشون  
gerji maleē delē tangē nemāson [های!]  
[hāy!]
- ونگ تفنج‌چی و هی‌هی قشون  
vangē tefengčio hey heyē qešun [های!]  
[hāy!]
- کوچه کوچه سرا رج اسبِ نال  
kuče kuče sarā rajē asbe nāl [های!]  
[hāy!]
- قشون سردار آ ممـدِ دمبـال  
qešune sardār ā mammedē dembāl [های!]  
[hāy!]
- ممـد جـوه بـیه کـارـی و پـر زـور  
mammed jave biyē kārio perzur [های!]  
[hāy!]
- ونـه گـوش نـشـیـه حـرـف و گـپ زـور  
vene guś naṣiyē harf o gape zur [های!]  
[hāy!]
- ستـم ظـالمـون ظـلـمـ اـربـابـون  
setemē zālemun zolme erbābun [های!]  
[hāy!]
- ممـد دـل رـه هـکـارـدـبـیـه خـون  
mammedē del re hekārdbiye xun [های!]  
[hāy!]

۱. «محمد جووه» یکی از یاغیان خوشنام اواخر دوران قاجار و اوایل پهلوی بود. شعر این منظومه از سوی سراینده این مجموعه و براساس روایت محمدرضا اسحاقی سروده شده و آهنگ آن توسط احمد محسن پور تنظیم گردید.

## آواز رثایی محمد جوَه

هنگام غروب در گرجی محله

صدای تفنگ‌چیان

و همهمه‌ی قشون

و صدای سم اسیان

در کوچه پس کوچه‌ها پیچید

قشون سردار جلیل

در پی محمد بودند

محمد جوَه فردی قدرتمند و قوى بود

که زیر بار ظلم نمی‌رفت

ظلم و ستم ظالمین و اربابان

دل او را پرخون کرده بود

- پغوم هدا ممد سردار وسته  
pequm hedā mammed sardāre veste [های!]  
[hāy!]
- گرجی ملی ته دست بهینه خسته  
gerji mali te dast bahine xastē [های!]  
[hāy!]
- خيال نکان گرجی بی باعث هسته  
xiyāl nakān gorji bibāes hastē [های!]  
[hāy!]
- خيال نکان ممد دست دوسته  
xiyāl nakān mammedē dast davestē [های!]  
[hāy!]
- سره مرز کلت آ گرجی مله  
sare marze koletā gorji male [های!]  
[hāy!]
- نامرد سردار جلیل بهشتہ تله  
nāmard sardār jalil beheštē talē [های!]  
[hāy!]
- بصدأ هنیشتنه چند تا تفنج دار  
besdā henīstnē cānd tā tefengdār [های!]  
[hāy!]
- تفنج ره کت سر، هکاردنہ قطار  
tefenge re katē sar, hekārdnē qetār [های!]  
[hāy!]
- اندہ هنیشتنه آفتاب بورده مار  
ande henīstenē āftāb burde mār [های!]  
[hāy!]

او به سردار جلیل پیغام داد  
که اهالی گرجی محله  
از دست تو خسته شدند  
گمان نکن  
گرجی‌ها ناتوان و درمانده‌اند  
و تصور نکن  
که محمد ناتوان است  
در مرز روسیه‌ای کلت و گرجی محله  
سردار جلیل ناجوانمرد،  
دام نهاد  
چندین تفنگچی بی‌سر و صدا  
در کمین محمد نشستند،  
تفنگ‌ها را بر روی دیوار  
ردیف کردند  
آنقدر متظر ماندند  
تا آفتاب غروب کرد!

بدینه دیاری درانه سوار

badine diyāri darene sevār

[های!]

[hāy!]

دنگی دنگ بصدابموئه بالا

dangie dang besdā bemuē bālā

جل بن جر دکتا، نکرده صدا

jel ban jer daketā, nakerdē sedā

لمه ره بیتنه بی سر و صدا

lame re baytnē bi saroseda

چاشنی زل بزوئاً بموئه دیا

caśni zel bazueā bemuē diyā

یابوی کله ره بیتنه رجونه

yābuye kallē re baytnē rajune

ممدِجانِ تن، بیه نشونه

mammedē jāne tan, bayye neśunē

یک مرته تیر تشن هدائه بره

yen marте tire taś hedāe berē

یابوی بیزبون بموئه جره

yābuye bizebun bemunē jerē

اسبا رس براستا کشینه شرنه

asbā dast berāstā ka śin ē śernē

تش بیا، خون بیا، تفنگ غرنه

taś biyā, xun biyā, tefenge qernē

اسبِ جه دکته ممد بی گمون

asb jē dakete mammed bigemun

ونه دیم و فنی شرتو بزو خون

vene dimo feni śerto bazu xun

از دور سواری را دیدند  
 ماشه‌ی تفنگ چخماخی  
 کشیده شد  
 نمد روی چاشنی را  
 به آرامی برداشتند  
 چاشنی‌ها پدیدار شدند  
 سر اسب را هدف گرفتند  
 و بدن محمد عزیز را نشانه رفتند  
 ناگهان گلوله‌ی آتشین  
 شلیک شد  
 حیوان زبان بسته به خروش آمد  
 اسیان بر دو پا ایستاده  
 و شیشه می‌کشیدند  
 آتش و خون  
 و صدای دهشتتاک تفنگ به گوش می‌رسید  
 محمد ناگاه از اسب فرو افتاد  
 و خون از بینی و سورتش فوران کرد

## آواز

[ای جان جانه من، یار من آی!]

[ey janē jānē men, yār men āy!]

bazu bādo bazu dašto sarā rē

dapite kuh be kuh me vang o vārē

nazən sartu naken tanē melāmet

āšeqe del dārmē nedārme tāqet

hāy beru, hāy našu, yābu bār bavu

[āy!]

āseq un hasta ke jelodār bavu

[ey dust amān amān amān ey amān!]

بزو باذ بزو دشت و صرا ره

دپیته کوه به کوه مه ونگ و وا ره

نزن سرتو نکن طعنه ملامت

عاشق دل دارمه ندارمه طاقت

های برو، های نشو، یابو بار بwoo

[ای!]

عاشق اون هسته که جلودار بwoo

[ای دوست امان امان امان ای امان!]

تش بخارده سر پر بهیه خالی

خون جا سبزه بیه سرخه قالی

رسن جه ممد دسته دوستنه

[های!]

قنداق پشتی جا هی توکنستنه

[های!]

taš baxārde sarper bahiye xāli

xune jā sabze bahiye serxe qāli

rasen je mammede daste davestne

[hāy!]

qendāqe peštī jā hey tukenestnē

[های!]

## آواز

باد بر دشت و صحرا وزید  
و صدای ناله‌ام را در کوه پیچاند  
سرزنشم مکن! طعنهم مزن!  
که دل عاشقم طاقت سرزنش ندارد  
آهای! بیا و بمان! تا اسیم را بار کنم  
عاشق کسی است که پیشرو باشد

تفنگ سرپر به صدا درآمد  
سوزه‌ها از خون رنگین شد  
با طناب دستان محمد را بستند  
و با ته قنداق بر او می‌کوفتند

اسب سر یک نفس تاجینه شینه

asbe sar yek nafes tājine ūsin ē

[های!]

[hāy!]

ممد ره بنه‌ی سر، سو کشینه

mammed re beney sar so ka ūsin ē

به نامردی بیتنه ممد پلوون

be nāmardi baytne mammed palevon

ذوستنا دینگونه ساری زندون

davestenā dingunē sāriē zindun

[های!]

[hāy!]

ممد خرزا داشته بخشعلی نوم

mammed xerzā dāste baxsalīye num

[های!]

[hāy!]

شوسری بورده تا ساری زندون

ūsosari burde tā sārie zendun

[های!]

[hāy!]

صدا بزو ممد ره بصدأ بصدأ

sedā bazue mammed re besdā besdā

[های!]

[hāy!]

رسن ره دینگونه دیوار بالا

rasenne dingue divāre bālā

[های!]

[hāy!]

محمد دماسیه رسن سرره

mammed demāsiye rasene sarre

[های!]

[hāy!]

لينگه ره بند هدا زندون در ره

linge band hedāe zendune darrē

[های!]

[hāy!]

آن سوار بر اسب بی‌محابا می‌تاختند  
و محمد را بر روی زمین می‌کشیدند

پهلوان محمد را

ناجوامردانه دستگیر نمودند  
او را بستند

و به زندان ساری بردند

محمد خواهرزاده‌ای به نام بخش‌علی داشت  
او شب هنگام به زندان ساری رفت

به آرامی محمد را صدا زد  
یک سر طناب را

از بالای دیوار به درون زندان انداخت  
محمد سرطناب را در دست گرفته

پا را بر درب زندان تکیه داد

خور نداشته سردار هیچ از این کار

xaver nedāste sardār hic az in kār

[های!]

بخشعلی ممدِ هدائه فرار

[های!]

baxṣali mammēde hedāē ferār

پیغوم هدائه ممد از دیاری

[hāy!]

pequm hedāē mammed az diyārī

[های!]

sardār jalilē ve dar ṣahre sāri

سردار جلیل وہ در شهر ساری

[hāy!]

jalil! xune te bidin re ṣanembe

جلیل! خون ته بی دین ره شنبه!

terē aṣrefe melke sar kāṣembē !

تره اشرفِ ملک سرکاشمبه!

[hāy!]

te dor o vare sagā re neṣembe!

ته دور و وره سگاره نشنبه!

hukumete aṣref re pāṣembe!

حکومت اشرف<sup>۱</sup> ره پاشنبه!

[hāy!]

sardāre del az in harf bemu hājuṣ

سردار دل از این حرف بمو هاجوش

[hāy!]

qez hekārde vene xun bemue juṣ

غض هکارده، ونه خون بموئه جوش

سردار اطلاعی از این ماجرا نداشت  
بخش علی محمد را از زندان گریزاند  
محمد پس از رهایی به سردار جلیل  
پیغام فرستاد:  
ای جلیل کافر!  
خونت را خواهم ریخت  
ترا در ملک بهشهر  
خواهم کشت  
ارجی به سگهای دور و برت نمی‌گذارم  
فرمانروایی بهشهر را  
از هم خواهم پاشید  
سردار از این سخن به خروش آمد  
از عصبانیت خونش به جوش آمد

أمر هکارده بر اسمیل سوار کار

amer hekärde bar esmel sevārkār

[های!]

[hāy!]

بهوته تا که افتتاب نشیبیه مار

bahute tā ke eftāb nāsiyē mār

[های!]

[hāy!]

هرست و پیش هکان یکصد تا سوار

herest o piş hekān yeksad tā sevār

[های!]

[hāy!]

زنده یا مرده‌ی ممد ره بیار

zende yā merdeye mammed re biyār

[های!]

[hāy!]

ممد زودتر بورده قرتپه‌ی ور

mammed zudter burde qartappey var

اوْزم و غُلوم ره هکارده خور

evrēm o golām re hekärde xaver

کُلتِ مله سر بهیتنه سنگر

kolete male sar bahitne sanger

سنگر سر روز چاشت هنیشتنه خور

sangere sar ruz cāst henistne xaver

تا اسمیل عرب برسیه سر

tā esmel areb baresiye sar

موزر دنگی و روول بمونه چمر

mozer dangio rovel bemune cemēr

[های!]

[hāy!]

اسبا دست براستا کشینه شرنه

asbā dast berāstā ka śin e śerne

تش بیا خون بیا تفنج غرنه

taś biyā xun biyā tefenge qerne

دنگی تش بخارده کُلتِ مله

dangi taś baxārde kolete male

به اسماعیل سوار کار دستور داد

که تا قبل از غروب آفتاب

برخیز

و یکصد سوار را همراهی کن!

محمد را زنده یا مرده به نزدم بیاور

محمد زودتر

به حوالی روستای قره‌تپه رفت

ابراهیم و غلام را آگاه نمود

و در روستای کلت سنگر گرفتند

هشیارانه به انتظار نشستند

همین که اسماعیل عرب

به آنجا رسید

صدای تفنگهای موزر و روول به هوا خاست

اسبان بر دو پای ایستاده

و شیشه می‌کشیدند

آتش و خون

و صدای غرش تفنگ به هم پیچید

تفنگ چخماقی

در روستای کلت شلیک شد

asmil سوآل ره بیته گالیله	esmele soäl re bayte gälilë
از اون سر ممدا غُلملى گرجى	az un sar mammedä golmali gorgi
خور هکاردنە چند تا تفنگچى	xaver hekärdne čandtä tefengči
سحر گرا وقت تلاخون	sahare goderä vaqte teläxun
برامندىنە يكسر سوارون	berämendenine yeksar sevärün
صوى سر دھينە سدار خرابە	sevi sar dahine sedär xeräbe
تفنگا ره چىنە دار لاتې	tefengä re dacine därë läppë
زمستون دله اسبە دار و خال	zemestune dele esbe där o xäl
ورف سر ره مال اينگوئە اسب نال	varfe sar re, mäl inguë asbe näl
بمونه صد سوار از شهر سارى	bemune sad sevär az şahre sari
سدار خرابە بىه جىڭ كارى	sedär xeräbe bayye jange kări
جول بىته هوا ره، دكت بىه وا	jul bayte heväre, daket biye vâ
سيو ابر، روز ره هاكرده ميا	siyu abr, ruze re hâkerde miyä
سردار بخواسته باز صد تا سواركار	sardär bexäste báz sad tā sevärkär
باتوته با وشون سخن بسيار	bäute bâ veşon soxene besyâr
دماسين أسار و اسب و تفنكە	demäsin osäro asbo tefenge
نهلين جريبيه تفنك دنگە	nehelin jer biyye tefenge dange

گلوله به پیشانی اسماعیل اصابت کرد  
 از دیگر سود محمد و غلام علی گرجی  
 چندین تفنگچی درخواست کردند  
 در خروسخوان سحری  
 سواران یک نفس تاختند  
 و صبحدم به «سدار خرابه» رسیدند  
 و تفنگها را در شکاف درختان چیدند  
 همه جا از برف زمستانی سپیدپوش بود  
 و رد سم اسبان در آن پیدا بود.  
 یکصد سوار از شهر ساری وارد شدند  
 و «سدار خرابه» به مکانی جنگی بدل شد  
 بادی برخاست و هوا را تیره و ابری کرد  
 ابر سیاه، روز روشن را تیره و تار ساخت  
 سردار دوباره یکصد سوار درخواست نمود  
 و با ایشان چنین سخن گفت:  
 افسار اسب و تفنگهایتان را محکم بگیرید!  
 و لحظه‌ای از نبرد فارغ نشوید

شماها ره درمبه گومبه این کش

šemāhā re darembe gombe in kaš  
yā ſeme naš biyye yā mammade naš  
ſāri je bemune yek sad tā ſevār  
gorji maleē delē hekārdne qetār  
eftāb te nazuē sar baresine  
gorji maleye melkē sar dahinē  
ſedā biyārdene ſeypure jange  
mammed bakeſhiye tefenge dange

یا شیمه نش بیهه یا ممد نش

ساری جه بمونه یکصد تا سور

گرجی مله دله هکاردنه قطار

افتاب ته نزوئه سر برسينه

گرجی مله ملک سر دهینه

صدا بیاردنه شیبور جنگه

ممد بکشیه تفگ دنگه

سدار دار همه مرس و کراته

گالیله دشمن دله بپاته

گرجی مله بیهه امن و فراغت

گرجیا بهینه خشال و راحت

gorjiyā bahinē xeſal o rāhet

[hāy!]

[های!]

این بار به شما هشدار می‌دهم  
 یا باید جنازه‌ی شما بباید  
 و یا نعش محمد  
 یکصد سوار دیگر از ساری آمدند  
 و در گرجی محله به قطار ایستادند  
 قبل از ستیغ خورشید به آنجا رسیدند  
 و در منطقه گرجی محله استقرار یافتد  
 شیپور جنگ را نواختند  
 محمد چخماخ تفنگ را بالا آورد  
 درختان منطقه‌ی «سدار»  
 تماماً راش و لیلکی است  
 گلوله قلب دشمنان را از هم گسیخت  
 گرجی محله امن و آرام گردید  
 و گرجی‌ها  
 خوشحال و راحت شدند.

## واژه نامک

آیش *āyes* : مزرعه

اجا *ojā* : گونه‌ای از درختان از تیره نارونان که در قسمت‌های کم ارتفاع جنگل‌های شمالی می‌روید.  
 (نک: فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۳۹۹) این گونه دارای انواع مختلفی است. دو نوع آن از نامهای علمی  
*Ulmus Carpinifolia var. Umbraculifera* و *Ulmus Carpinifolia Gleditsch* (فرهنگ رستنی‌های  
 ایران، ص ۷۶۸) برخوردار می‌باشد.

ازار *ezzār* : نک: ازدار

ازدار *ezdār* : درختی از تیره نارونان که در همه جنگل‌های شمال می‌روید (فرهنگ فارسی، ج ۱، ص  
 ۴۵) و نام علمی آن *Zelkova Carpinifolia (pau)* Dipp Fam: urticaceae می‌باشد. (فرهنگ  
 رستنی‌های ایران، ص ۷۹۱).

اسب رج *asbe raj* : رذپای اسب

اسبه اسبه ماتو *ebe esbe māto* : کنایه از: روشنایی نقره‌فام مهتاب

اساره سو *esāre su* : نک: استاره سو

استاره *estāre* : ستاره

استاره سو *estāre su* : روشنای ستاره، درخشش ستاره

اشرف *aśref* : نام قدیمی شهرستان بهشهر

اشکفتن *eśkoften* : شکفتن غنچه‌ها

افتتاب ته *eftāb te* : سنتیغ آفتاب

افتتاب غار *eftāb qār* : کنایه از: اوج گرمای آفتاب

افرا *efrā* : درختی از تیره افراها جزو تیره‌ی نزدیک به گل‌سرخیان که درختی تنومند با برگ‌های  
 پنجه‌ای است و در باغ‌ها و جنگل‌ها می‌روید (فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۳۱۳) و دارای انواع مختلفی بوده  
 که نامهای علمی انواعی از آنها به شرح زیر است:

*Acer Laetum C.A.M.*

و *Acer Platanoides L.* (افرا شیردار) (فرهنگ رستنی‌های ایران، ص ۱۴) و نیز:  
*Acer Platanoides L.*

(همان، ص ۱۵)

امبست *ambest* : فشرده، انبوه

اندون *endon* : تالاب، مکانی جهت ذخیره‌سازی آب به منظور کشاورزی

انگشته کلو kelu : تکه ذغال افروخته

اوجا ejā : نک : أجا

اور بیتن aver bayten : ابری شدن هوا

اویا uyā : از اصوات که گالشان و جنگل‌نشینان جهت فراخواندن یکدیگر به کار برند.

این کش in kaś : این مرتبه، این دفعه

بادم bādem : درختی از تیره‌ی گل‌سرخیان که سردسته بادامی‌هاست (فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۴۳۷)

و نام علمی آن Amygdalus Communis L. (فرهنگ رسته‌های ایران، ص ۶۸) می‌باشد.

بال بزوئن bāl bazuen : کنایه از: تعجیل کردن

بتاجنیین betājeniyen : تازاندن، تاخت و تاز کردن

بتکونستن batkunesten : ۱- کنک کاری کردن ۲- با چیزی بر جسمی ضربه زدن.

بخته baxte : گوسفند نر اخته شده، کنایه از: گوسفند نر و تومند.

برامندیین berāmendiyēn : ۱- با تمام توان به کار واداشتن ۲- رهاندن، فراری دادن.

بعصدا بصدا besdā besdā : به آرامی و بی سر و صدا

بلبل میچکا belbel mičkā : کنایه از: گنجشک آوازخوان و بی قرار.

بنشائن bene sāen : نشا کردن

بنه بیشتن bene biyesten : بر زمین نهادن، پیاده کردن و سایل از اسب

بوارستن bevāresten : باریدن

بوم کنسه bavvem kenesse : برای چه کسی بگوییم؟

بهار شلاب behāre ūselāb : باران تند بهاری

بهار ما behāre mā : فصل بهار

بهارمونا behārmonā : مانند بهار، بهارگونه

بیصتا bistā : بی صدا و آرام

بی گمون bigemun : ناگهانی، بی خبر

بینج و کسو binj o kasu : دسته‌های درو شده‌ی شالی که هنوز جمع‌آوری و خرمن‌کوبی نشده باشند.

پرتی و بار perteti o bār : پرشکوفه و پرمحصول

تاجش tāješ : به سرعت، به تاخت

تاجنی بوردن tājenni baverden : کنایه از: اسب را با تمام سرعت راندن

**تجن tejen** : نام رودی در شهرستان ساری به طول تقریبی ۱۴۰ km با وسعت آبگیر ۴۷۰۰ کیلومترمربع و با آبدی سالانه ۲۰۰ میلیون مترمکعب که از ارتفاعات کوههای علی‌خانی، داراب‌کوه و سرکوه در ۷۸km جنوب شرقی ساری سرچشم‌گرفته و پس از العاق چندین شاخه در مسیر، در شمال فرج‌آباد به دریای مازندران می‌ریزد. (نقل به تلخیص از: گیتاشناسی ایران، جلد دوم، رودها و رودنامه ایران، ص ۱۴۶).

**ترنه گلام tarne gelām** : برگ‌های نورس برخی درختان که جهت تعلیف دام مورد استفاده قرار گیرد.

**ترنه مار tarne mār** : گاو تازه زاییده ، گاو شیرده  
**تش هدانن tash hedāen** : به آتش کشیدن.

**تلاخون telāxun** : خروس‌خوان، کنایه از سپیده‌دم

**تللونگ telāvāng** : خروس‌خوان، بانگ خروس

**تنک tanek** : پراکنده، با فاصله از یکدیگر، تنک

**تو بخاردن to baxārdēn** : ۱- تکان خوردن - ۲- تاب خوردن.

**تو بزوئن to bazuen** : گرمای ناشی از تابش مستقیم خورشید

**توسکا tuskā** : درختی از تیره‌ی غان‌ها (فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۱۶۶) که با دو گونه توسکای

قشلاقی با نام علمی *Alnus glutinosa* (فرهنگ رستنی‌های ایران، ص ۵۴) در جلگه‌ها و

توسکای بیلاقی با نام علمی *Alnus subcordata* C.A.Mey (همان، ص ۵۵) در ارتفاعات می‌روید.

**تی تاپلی titāppeli** : رنگارنگ

**تیر ما tir mā** : ۱- تیرماه خورشیدی، ۲- در گاهشماری تبری تیرما معادل آبان‌ماه (از سی‌ام مهرماه تا بیست و نهم آبان‌ماه خورشیدی) است.

**تیرنگ tireng** : تذرو، قرقاو

**تیکا tikā** : توکا. برنده‌ای از تیره‌ی گنجشکان جزو دسته‌ی مخروطی نوکان دارای پرهای سبزرنگ و خاکستری. (فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۱۶۹)

**جرکوه jerku** : بخش فرو دست کوه

**جره بمون jere bemuen** : بانگ و فریاد برآوردن، غوغای کردن ، کنایه از: صدای شلیک کردن تفنگ

**جفت پر jefte par** : از مراحل رشد شالی ، چند برگی شدن بوته‌ها

**جول بیته هوا jul bayte hevā** : کنایه از : ابری شدن هوا

**جینگا jingā** : محل خرمن‌کوبی

**چارگیری ārgiri** : از مقیاس‌های سطح معادل چهار هکتار

چاشت گدر **geder caste** : از مقیاس‌های تقریبی زمان. هنگام و موقعی قبل از ظهر

چاشت و شوم **cast o šom** : کنایه از: ناهار و شام، خوراکی که وعده‌ی غذایی محسوب شود.

چاک چاک **cák cák** : دارای ترک و شکاف‌های عمیق

چاکه **cáke** : بخش‌های نسبتاً وسیع پیرامون رودخانه که با عبور متوالی رود، سطح آن فروودست‌تر از مناطق پیرامونی گردیده است.

چاوش **cávoš** : نقیب، پیش قراول

چاوشی **cávosi** : آوازی که به هنگام مشایعت زوّار می‌خوانند. تبرستان

چاه و چلو **cáho célo** : کنایه از: مکان مملو از گودال و ناهموار

چرخی لم کلا **cárxi lam kelā** : نوعی کلاه نمدی دووار

چش پلی هاکردن **ceš pali häkerden** : پلک زدن، کنایه از: زمانی بسیار کوتاه

چش را دئین **cáesi daeiyen** : چشم انتظار بودن، چشم به راه بودن

چقا **ceqá**: نوعی تنپوش نمدين چوپانان

چکو بین **caku bayyen** : کاهش محصلو به دلیل پوک و توخالی شدن خوشها

چمپا **campá** : از انواع برنج نامرغوب بومی

چمر **cemer** : بانگ بلند و رسا

چمر هاکردن **cemer häkerden** : بانگی پرطینین برآوردن

خرد و خو **xerdo xo** : خورد و خوراک

خرما چش **xermá céš** : چشم خرمایی ، کنایه از: معشوقه‌ای با چشمان زیبا

خریم **xerim** : رو به آفتاب

خسته تن **xaste tan** : خسته و بی‌رمق

خشک هائیت **xešk hæit** : خشکیده

خو نشیین **xo našiyan** : به خواب نرفتن، دچار بی‌خوابی شدن!

دار لاته **dár lätte** : شکاف درون تنه‌ی درخت

دارو خال **dár o xál** : درختان و گیاهان

دپیتن **dapiten** : پیچیدن، کنایه از: ابری شدن ناگهانی هوا

درکا **derká** : آبراه کوچک، جوبار

دریو **deryo** : دریا

دست براست *dast be rās* : ایستاندن حیوانات بر روی دو پا به هنگام ترس

دشته سر *daštē sar* : مزرعه‌ی شالی

دلبخا *delbexā* : کنایه از مشوق

دل گرم سر *del garme sar* : کنایه از: بی قرار و شوریده دل

دله بپاتن *delle bepāten* : از کار افتادن ناگهانی قلب، کنایه از: مردن

دمبال دکتن *dembāl daketen* : عقب ماندن

دمته را *damete rā* : مسیر و راه عبور

تبرستان  
www.tabarestan.info

دنگی دنگ *dangie dang* : خامن چخماق در تفنگ‌های قدیمی

دهیره وارش *dahire vārēs* : باران بیارد

دیا بمونن *diyā bemuen* : پدیدار شدن

دیاری *diyāri* : رویرو ، مقابل

رج به رج *raj be raj* : ردیف و متوالی

رسن *rasen* : طناب

رشتی الیجه *alije rāsti* : نوعی قبا و تنپوش مردانه

رف سر *rafe sar* : بر روی تاقچه

روجا *rūjā* : ستاره‌ی شباهنگ، ستاره‌ی صبح. «ستاره‌ای روشن که در بعضی ایام شام تابان شود و در

بعضی ایام از صبح طلوع کند و بعضی نوشته‌اند ستاره‌ای که وقت شام اول از همه‌ی ستارگان نمایان شود

و آن معین نیست و آن را ستاره‌ی شب‌کشن نیز گویند و بعضی آن را ستاره‌ی شعری گفته‌اند که ستاره‌ای

روشن است که بعد از جوزا برآید. (از غیاث اللغات). ستاره‌ی صبح و ستاره‌ی کاروان کش... (لغت‌نامه

دهخدا، ج ۹، ص ۱۴۱۱۹)»

روش دئین *roš daeiyen* : در جریان بودن، تحرک داشتن، روان بودن

روش روشك *roš rošek* : جریان مدام و آرام آب

روول *rovel* : نوعی کلت کمری، (REVOLVER)

زیک *zik* : پرنده‌ی کوچک، سسک

سات شو *sāte šō* : شب بی‌ابر و پرستاره

سازه *sāze* : جارو

سدار خرابه *sedār xerābe* : نام منطقه‌ای جنگلی در نزدیکی روستای گرجی محله‌ی بهشهر

سرخان *serxān* : از نام‌های اسب، اسب متمایل به رنگ سرخ

**سردار جلیل** sardār Jalil : از سرداران و نظامیان دوره‌ی قاجار که در شهرستان ساری اقامت داشت.

**سرکوهه ازار** sarku o ezār : درخت آزاد روئیده بر کوه.

**سرکوهه هاکردن** sarku häkerden : سرکوفت زدن

**سروشته دل** sarošte del : کنایه از: دل بی‌قرار و دلتنه

**سر هدانن** sar hedāen : ۱- رهاکردن - ۲- طنین انداز شدن صدا یا آواز

**سما بمونن** semā bemuen : به رقص آمدن

**سمند** samend : اسب سپید

**سنجوگ** senjuk : درخت سنجد. درختی از تیره‌ی سماقیان که دارای گل‌های بنفش و معطر می‌باشد و

میوه‌ی آن دارای پوسته‌ی سمی است. (فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۱۹۲۸) نام علمی آن

Melia azedarach L. (فرهنگ رستنی‌های ایران، ص ۴۸۸) می‌باشد.

**سنگ و کلو** sang o kelu : سنگ و کلوخ

**سو بکشیین** so bakšiyan : چیزی را بروی سطح زمین کشیدن

**سوزه خال** soze xāl : علوفه‌ای که از جوانه‌های نورس برخی درختان چیده شود، کنایه از: سبز و تازه

**سون** sun : پسوند شباهت به معنی: سان، شبیه

**سی سر** si sar : روی تپه

**سیو هوا** siyu hevā : کنایه از: هوای ابری و باران زا

**شبره بزوئن** șubre bazuen : فرو نشستن شبین

**شرط بزوئن** șertu bazuen : فواره زدن

**شرنه** șerne : شبیه

**شله دوست** șele davest : چاروق پیچ، کنایه از: آماده، حاضر به برآق

**شوار** șevar : باران نرم که بارش آن موجب طراوت هوا گردد.

**شواش** șevâs : بانگ، بانگ رسا، هلهله، هلهله‌ی شادباش

**شوپه** șope : شب پایی در مزارع جهت رماندن حیوانات وحشی

**شیوره** șevrē : شبین

**شیشار** șisăr : شمشاد، درختی از راسته‌ی دولپه‌ای‌های جدابگ که تیره‌ی خاصی بنام تیره‌ی

شمادها را بوجود می‌آورد (فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۰۷۵). نام علمی آن Buxus hyracana pojark.

است (فرهنگ رستنی‌های ایران، ص ۱۴۹).

**صدري** sadri : از انواع برنج مرغوب بومی

**عامی دتو** āmi deter : دختر عمومی

**غرنه** qerne : نعره‌ی پلنگ، کنایه از: غرش مهیب

**غريبی حوال** qaribi hāl : از ریز مقام‌ها و تکه‌های سازی نی چوبانی مازندران که به معنی حالت تنهایی است. (نک: فرهنگ واژگان تبری، ج ۳، ص ۱۵۲۲ ذیل واژه‌ی غریب‌حال).

**غض هاکردن** qez häkerden : عصبانی شدن

**فراامرز** ferāmarz : ۱- نام فرد - ۲- مقیم در خارج از مرز

**فرام گو** ferāme go : گاوی که دوره‌ی شیردهی آن قطع شده باشد. تبرستان

**قرتپه** qar tappe : نام دهکده‌ای در نزدیکی به شهر

**کال کنس** kāle kenes : از گیل نارس وحشی

**کاله** kāle : زمین زراعی که بدون کشت رها شود.

**کا نکردن** kā nakerden : بازی نکردن

**کاوی بورسروی** kāvi bursari : از اصطلاحات دامداران. نام برهی ماده‌ی کمتر از یک سال که رنگ بدنش سیاه بوده و پیشانی آن به رنگ سفید است.

**کایر** kāyer : همیاری گروهی

**کرات** kerāt : درخت لیلکی. درختی از تیره پروانه‌واران که دارای شاخه‌های خاردار (فرهنگ فارسی، ج ۳، ص ۳۵۳۷) بوده و نام علمی آن Gleditschia Caspica Desh. (فرهنگ رستنی‌های ایران، ص ۳۷۹) است.

**کربزه په** kar baze pe : پس از خرمن کوبی

**کرچال** kerčal : کارگاه پارچه‌بافی سنتی

**کرکه بون** kerke bon : نگهبان ماکیان

**ککی** kaki : ۱- پرندۀ فاخته - ۲- گیاه نیلوفر، پیچک

**کلت** kolet : روستایی در غرب بهشهر

**کلو** kalu : خرمالوی نروک با نام علمی L. *Diospyros lotus* (فرهنگ رستنی‌های ایران، ص ۳۰۳)

**کله شو** kelē šo : شب کوتاه

**کنار دکت** kenār daket : کنایه از: بلااستفاده

**کنس** kenes : درختچه‌ای از تیره گل‌سرخیان خاردار که به حالت وحشی در مناطق معتدل آسیا و اروپای مرکزی می‌روید (نک: فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۲۱۹ ذیل واژه‌ی از گیل) این گونه دارای نام علمی Mespilus germanica L. (فرهنگ رستنی‌های ایران، ص ۴۹۷) می‌باشد.

**کوتورک** kuterek : از انواع کبوتر

**کوفا** kufā : انباسته‌ی شالی‌های درو شده

**کول بخاردن** kul baxārdēn : خروشان، در جریان و حرکت بودن

**کهر** kahar : از نام‌های اسب، اسبی به رنگ سرخ تیره

**کهو ابر** abr : ابر سیاه باران‌زا

**کهو بین** kahu bayyen : کبود شدن

**گالش و نگ** gāleše vang : بانگ گاوداران در جنگل

**گالیله** gālile : گالوله

**گرجی مله** gorji male : نام روستای در غرب بهشهر

**گرم په** garme pe : گرم‌اگرم، فوری و آنی

**گلمدار** gelem dār : گلدار، منقوش به نقش گل

**گلم گلم** gelem gelem : جدا جدا ، منفرد

**گلون** galon : نامی زنانه، این واژه‌ی ظاهراً ترکی در مناطقی از مازندران به مادر و نیز عمه اطلاق می‌شود.

**گوک** guk : گوساله

**لار** lār : نام منطقه‌ای کوهستانی. کنایه از: مکان سرد و خنک

**لاکو** läku : کوهستان؛ کوهسار

**لال گو** go läle : کنایه از: گنج و لال

**لتکی ورگ** verg : گله‌ی گرسی

**لله‌چی** laleči : نی‌نواز

**لينگه مال** māl linge māl : رد و اثر، نشان، ردپا

**ماتو** māto : مهتاب

**ما تی تی** mā titi : ماه تابان، این واژه اختصاصاً توسط کودکان به کار می‌رود.

**مار بوردن** mār burden : غروب کردن

**مار نشیین** mār našiyen : غروب نکردن

**ماسوره** māsure : از اجزای کارگاه بافتگی سنتی

**مال** māl : رد، اثر و نشان

**مردال** *merdāl* : مُرْدَه

**مرس** *mers* : درخت راش. نام چند گونه درخت از دسته‌ی بلوط‌ها جزو تیره پالهداران و جزو دولپای‌های بی‌برگ. (فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۱۶۲۴) نام علمی آن *Fagus sylvatica L.* (فرهنگ رستی‌های ایران، ص ۳۴۹) می‌باشد.

**مسته چش** *maste ċes* : دارای چشمان خمار، کنایه از: زیبا چشم

**مکو** *mako* : از اجزای کارگاه بافندگی سنتی

**ممد جوه** *mamed javé* : از یاغیان دوران قاجاریه و اوایل پهلوی

**میرکا** *mirkā* : مهره‌های آبی رنگ که به منظور دفع چشم‌زخم بگردان کودکان و گاه حیوانات آویخته می‌شوند.

**نازک گردن** *nāzek gerden* : گردن باریک. کنایه از: زیبا

**نالک** *nālek* : از مراحل رشد پنبه

**نسوم** *nesum* : سایه سار

**نقاره** *neqāre* : از سازهای کوبه‌ای که معمولاً جفت بوده و یکی کوچک با صدایی زیر و دیگری بزرگ با صدای بیم است. در مازندران به «دِسرکوتن» مشهور است.

**نکنه کا** *nakene kā* : بازی نکند. کنایه از: به بازی گرفتن و از بین بردن دستاوردهای خود

**نماسترا** *nemāsterā* : هنگام عصر

**نوینو** *nu be nu* : ۱- نو و جدید - ۲- کنایه از: پی در پی

**نوج بزه بهار** *nuč baze behār* : کنایه از: ۱- رویش گیاهان در بهار - ۲- بهار باطرافت

**نوچه بزوئن** *nuče bazuen* : جوانه زدن

**وجین گرا** *vejin gerā* : کارگران و جین گر مزرعه

**ور** *ver* : برای، جهت

**وشاد** *vesā* : گشاد

**ولگ** *valg* : برگ

**ولگه په** *valge pe* : کناره‌های برگ

**ونگ ووا** *vango vā* : داد و فریاد

**ونوشه** *vanuše* : بنفسه، گیاهی از تیره کوکناریان که دارای برگ‌های متناسب است (فرهنگ فارسی، ج ۱، صص ۵۹۱-۵۹۰) و نام علمی آن *Viola odorata* (فرهنگ رستی‌های ایران، ص ۷۸۱) می‌باشد.

**ویشه** *više* : بیشه

**هارش** hāreṣ : نگاه کن!

**هاجوش** hājuṣ : مور مور شدگی بدن بر اثر سرما یا ترس

**هامتمن** hāmeten : لگد کردن

**هراز** herāz : ۱- رود پرآب و خروشان ۲- نام رودی در شهرستان‌های آمل و نور به طول تقریبی ۱۸۵km با وسعت آبگیر ۵۱۰۰ کیلومترمربع و با میانگین آبدی سالیانه ۱۱۵۰ میلیون مترمکعب که از دو ریزآبهای اصلی به نام‌های هراز لار (هراز اصلی) و هراز نور تشکیل شده است. هراز لار یا هراز اصلی از ارتفاعات کوه پالون گردن در ۸۳km جنوب شرقی آمل و ۷۰km جنوب غربی نور سرچشمه گرفته و پس از طی مسیر و الحاق شاخه‌های متعدد به آن در روستای ساختی سرخ‌رود به دریای مازندران می‌ریزد. شاخی هراز نور از دامنه کوه شمسار در ۶۳km جنوب غربی نور سرچشمه گرفته و پس از الحاق چندین شاخه به آن و طی مسیر ۷۲km در فاصله‌ی ۵km شمال شرقی روستای علی آباد با رودخانه هراز اصلی تلاقی می‌کند. (نقل به تلخیص از گیاتاشناسی ایران، جلد دوم، رودها و رودنامه ایران، ص ۴۷۵).

**هرستان** herestān : برخاستن

**هسری** hasri : اشک

**هلاله** helālə، شقایق. تیره‌ی بزرگی از راسته گیاهان جداگلبرگ که جنس‌های بسیار دارد (فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۸۱) و نام علمی آن Ranunculus arvensis L. (فرهنگ رستنی‌های ایران، ص ۶۳۲) است.

**هلی** hali : درخت آلوچه (گوجه سبز) که دارای انواع مختلفی است. نام علمی دو نوع آن Prunus divaricata Ledeb و Prunus Caspica Caspica Kov.Ekin (پیشین، ص ۶۱۲) می‌باشد.

**هله** hale : هنوز

**هلی دار** hali dār : درخت آلوچه، نک: هلی.

**همند را** rā hemende : راه هموار

**همه تایی** hame tāei : جملگی، همگی

**هیا هیا** hiyā hiyā : همه با هم

**یار رسه** yār resse : برای یار

**یرقال و یرقال** yarqālo yarqāl : به تندی، با شتاب و سریع

**یرقه** yorqe : یورتمه. از انواع حرکات اسب.

## کتابنامه

- جعفری، عباس، گیتاشناسی ایران، جلد دوم، رودها و رودنامه ایران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، تهران: ۱۳۸۴.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۷۷.
- کریمی، هادی، فرهنگ رستنی‌های ایران، انتشارات پرچم، تهران: ۱۳۸۱.
- گروهی از مؤلفان به سرپرستی نصری‌اشرفی، جهانگیر، فرهنگ واژگان تبری، انتشارات احیا کتاب، تهران: ۱۳۸۱.
- محسن‌پور، احمد، موسیقی مازندران، انجمن موسیقی ایران، تهران: ۱۳۷۵.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی (متوسط)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۷۵.
- نصری‌اشرفی، جهانگیر، موسیقی مازندران، انجمن موسیقی ایران، تهران: ۱۳۷۴.
- نصری‌اشرفی، جهانگیر و اسدی، تیسابه، امیر پازواری از دیدگاه پژوهشگران و منتقدان، انتشارات خانه سبز، تهران: ۱۳۷۶.

# SHEVASH LYRICS

SHEVASH MUSICAL BAND'S LYRIC & TRANSLATION

WRITTEN BY JAHANGIR NASRI ASHRAFI

www.tabarestan.ir

COMPILED & TRANSLATED BY  
ABBAS SHIRZADI AHUDASHTI



شیواش

تهران - میدان انقلاب - خیابان اردبیلیت

خیابان نظری - پلاک ۱۰۵ - واحد ۳

تلفن : ۰۲۶۲۲۷۷۷۷ فکس : ۰۲۶۲۲۸۶۱